

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن علی اکبری، دکتر سید مصطفی ابطحی،
دکتر حسین عیوضلو، دکتر محمد رحیم عیوضی، دکتر حسین کچویان، دکتر علی
مینی، دکتر امیر محبیان و مهندس سید مرتضی نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

عامل توسعه چیست؟ هدف توسعه کدام است؟



بسم الله الرحمن الرحيم. میزگرد گذشته در ذیل بحث «مفهوم‌شناسی توسعه»
به پایان آمد. در آن نشست، این پرسش را که توسعه چیست، در کانون بحث
نشاندهیم؛ و اینک قصد داریم به این پرسش بپردازیم که چه عاملی باید توسعه
را انجام دهد؟ چه کسی یا چه چیزی باید توسعه پیدا کند؟ چگونه باید توسعه
را انجام داد؟ و بالاخره هدف توسعه چیست؟
برای تقریب اذهان عزیزان، اشاره می‌کنم که کراکر از بنیانگذاران «انجمن
بین‌المللی فلسفه اخلاق توسعه»، معتقد است که پیرامون توسعه باید به این
سؤال‌ها داد:

راهبرد یاس

- ۱) چه اتفاقی باید در جهان سوم بیفتد؟
- ۲) چه اهدافی را باید ممالک فقیر تعقیب کنند؟
- ۳) چه چیزهایی باید اهداف بنیادی آنها را در زمینه اقتصادی،
فرهنگی و سیاسی تشکیل دهند؟
- ۴) آیا همچنان می‌توانیم از اصطلاح توسعه به جای مفاهیمی چون
«پیشرفت»، «تحول»، «آزادسازی» یا «انقلاب» استفاده کنیم؟
- ۵) اگر همچنان باید از موضوع توسعه سخن بگوییم، چگونه باید آن را
تعریف کنیم؟ آیا مفهوم توسعه باید به لحاظ اخلاقی مثبت، منفی یا
خنثی باشد؟
- ۶) مفهوم توسعه مفهومی توصیفی است یا دستوری و هنجارین؟
- ۷) چگونه باید منافع و نتایج توسعه توزیع شود؟
- ۸) چه مباحث اخلاقی یا مباحث ارزشی در زمینه سیاست‌ها و
کاربست‌های توسعه وجود دارد و چگونه باید آنها را حل کرد؟
- ۹) چه مسؤولیت‌های اخلاقی (اگر وجود دارد) برای کشورها، مناطق
و طبقات ثروتمند در قبال کشورها، مناطق و طبقات فقیر وجود

دارد؟

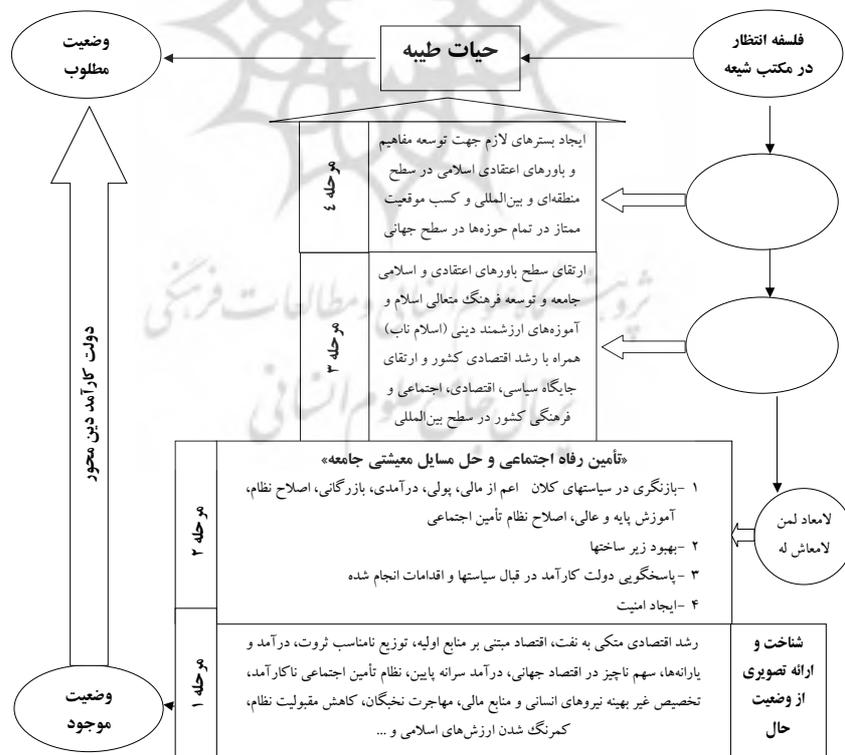
۱۰) چه کسانی حق دارند در مورد پاسخ این پرسش‌ها تصمیم بگیرند؟
«داخلی»های یک جامعه یا «خارجی»ها یا هر دو؟ متخصصان فنی،
کارگزاران دولتی، بازار، دانشمندان علوم اجتماعی، فلاسفه یا
مردم؟ کدام افراد؟

۱۱) چگونه و از طریق چه رویه‌ها و روش‌هایی باید «این پرسشها» پاسخ
داده شوند؟ با نقد و ارزیابی درونی و یا با سنجش بیرونی؟

۱۲) عوارض جانبی اصالت قدرت سیاسی (مکتب رئالیسم سیاسی)،
شک‌گرایی اخلاقی و نسبت‌گرایی اخلاقی برای امکان و کاربست
فلسفه اخلاق توسعه چیست؟

با این مقدمه، میزگرد را آغاز می‌کنیم. جناب آقای دکتر مبینی.

دکتر علی مبینی: بنده به اتکاء مباحث گذشته اجازه می‌خواهم الگویی را که می‌تواند جمع‌بندی
مباحث قبلی قلمداد شده و چارچوبی برای بحث فعلی است، عرضه بدارم. به موجب این الگو، محورهای
زیر مورد توجه قرار می‌گیرد:



۱- **چرایی توسعه:** مبانی توسعه، جهان‌بینی توسعه، معرفت‌شناسی توسعه، هدف توسعه، مکاتب توسعه، سیر تطور توسعه، توسعه دینی، روند تغییر و تحول مکاتب توسعه (که پی‌بردن به فرآیند موجود نیز لازم است چرا که سیر تطوری پیوسته دارد).

۲- **چیستی توسعه:** مفهوم توسعه، تعریف توسعه، موضوع توسعه، عامل توسعه، الگوی توسعه، رابطه دولت و جامعه در الگوی توسعه، انسان و توسعه، عقل و توسعه، عقل و دین، فرد و توسعه، جامعه و توسعه.

۳- **چگونگی توسعه:** فرآیند توسعه، مراحل توسعه، نقش مردم در توسعه، توسعه دینی، توسعه کارآمد، مفهوم کارآمدی در توسعه، فرهنگ و توسعه، اقتصاد و توسعه، عدالت و توسعه، علم و توسعه، ابزار توسعه، منابع توسعه، تجارب کشورهای پیشرفته، انسان و توسعه، عقل و توسعه و

۴- **آثار و پیامدها:** سرزمین و توسعه، (آیا براساس هر سرزمین اهدافی تعریف و پیگیری می‌شود یا خیر؟)، بازار و توسعه، نتایج توسعه.

۵- **آینده توسعه:** چشم‌انداز و توسعه، سیر تحولات و توسعه، مفاهیم توسعه بنده با طرح این الگو، فکر می‌کنم ما از یک سامانه برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مذکور برخوردار می‌گردیم. به این ترتیب اگر مراحل مختلف این مدل را بتوانیم براساس نیازها و چارچوبهای فکری خودمان تنظیم کنیم به حاصل بحث بسیار کمک خواهد کرد. بنده عجلتاً همین اندازه طرح بحث می‌کنم تا اگر فرصتی شد عرایضم را تکمیل کنم.

حجت الاسلام دکتر حسن علی اکبری: در مباحث توسعه، تاریخ تحول توسعه کمک قابل توجهی به رسیدن به یک دیدگاه واضح و روشن خواهد داشت. پیشنهاد من با اشاره به الگوی آقای دکتر مبینی این است که در ذیل ۵ عنوان اصلی، سؤالاتی را طرح و پاسخ دهیم.

۱- چرایی توسعه ۲- چیستی توسعه ۳- چگونگی توسعه ۴- نتایج و پیامدهای توسعه ۵- نگاه به آینده‌ی توسعه .

با این توجه که معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی توسعه را در لابلای ۵ محور فوق می‌توان جستجو کرد. در مورد چرایی توسعه، به سؤالات مبنایی و فلسفی توسعه می‌پردازیم و در چیستی توسعه به مفهوم و تعریف و در چگونگی توسعه به دیدگاهها و نظریات مختلف، سازگاری دین با توسعه، سازگاری اخلاق و توسعه و... پرداخته می‌شود. پیامدهای توسعه هم بسیار بحث برانگیز است. تحولات توسعه همچنان ادامه دارد و در آینده نیز این توسعه متحول می‌شود.

پرداختن به چنین سؤالاتی را لازم می‌دانم و فکر می‌کنم سؤالات به هم ریخته و نامنظم، مشکل‌ساز خواهد شد. مهم این است که ما منطق سؤالات توسعه را بدست آوریم و آنها را در مورد ایران پاسخ بدهیم. به گمان من اگر توسعه خاص ایران را مورد بحث قرار دهیم، کمی و عینی خواهد بود. ولی اگر کلی‌تر بخواهیم بحث کنیم، با نگاه به ایران خواهد بود.

دکتر امیر محبیان: به نظر من الگوی ارائه شده توسط دکتر مبینی قابل بررسی است. سؤالات کراکر، بیشتر بحث کلاسیک توسعه است که در کتابها هم مطرح است. در سؤالات کراکر باید دقت کنیم که مراد آنها از اخلاق توسعه با برداشتی که ما از اخلاق داریم، کاملاً متفاوت است. اخلاق مدنظر آنها، اخلاق کانتی است و در مورد تکلیف اجتماعی صحبت می‌کند. لفظ اخلاق به معنای نگرش دینی به این مسأله نیست. نکته دیگر اینکه در کشور، کارهایی انجام شده و تجربیاتی بدست آمده که بعضاً به مدل‌های ناقصی رسیده است. دو روش برای اصلاح مدل‌های قدیمی وجود دارد.

۱- رویکرد اصلاح و پیشرفت (Improvement approach)

۲- رویکرد تغییر و تبدیل (Transformation approach)

به نظر من فرصتی برای تغییر و تبدیل نیست، بلکه با توجه به کارهای انجام شده و تجربیات حاصله، باید کارها را پیش ببریم. تأکید من این است که براساس بحث‌های انجام شده راه را ادامه بدهیم و اگر راه جدیدی تعریف کنیم که بیگانه با بحث‌های قبلی باشد، مشکل منطقی پیدا می‌کنیم.

راهبرد پس اگر دوستان موافق باشند عجاتاً تمرکز را روی متدولوژی قرار دهیم.
جناب آقای دکتر عیوضی.

دکتر محمدرحیم عیوضی: سؤالات کراکر با بحث‌های انجام شده بیگانه است. او تعبیری اومانستی از بحث توسعه دارد. لذا بهتر است این سؤالات را مبنا قرار ندهیم. ضمناً باید دقت کنیم که نگاه فردی هم به مسئله نداشته باشیم. به گمان من، با توجه به اتمام بحث مفهوم شناسی، در مرحله اول نیاز به کلیات مفهومی داریم. به این معنی که به لحاظ بومی بودن، بحث توسعه باید باز شناخته شود. بعد روی کلیات تاریخی و نظری بحث کنیم و در قالب آن، سؤالات ریزتر را هم جواب دهیم تا به الگوی توسعه پایدار برسیم. پیشنهاد من این است که در ۴ مرحله گام برداریم:

۱- مفهوم شناسی

۲- کلیات تاریخی و سیر تحولات تاریخی و نظری

۳- بررسی الگوی توسعه پایدار برای جمهوری اسلامی

۴- راهکارها و موانع برای رسیدن به اهداف کلان چشم‌انداز توسعه

دکتر حسین عیوضلو: من به پیشنهاد مشخصی نرسیده‌ام؛ با این حال اعتقادم این است که برخی از سئوالات آقای کراکر سئوالات دقیقی است و می‌توان از بین آنها چند مسأله را شناسایی کرد.

مهندس سیدمرتضی نبوی: ظاهراً دوستان در اینکه باید به سئوالاتی پاسخ داد، توافق دارند. در پروژه‌های تحقیقاتی هم به چند سؤال کلیدی جواب داده می‌شود. ابتدا از جهان‌بینی شروع می‌کنند، بعد هستی‌شناسی و متدولوژی و بعد روش‌ها. چرایی، چیستی، چگونگی و پیامدها سئوالاتی هستند که باید به آنها در مورد پاسخ داد و مشخص کرد که توسعه چیست؟ چه چیزی یا چه کسی را می‌خواهیم توسعه بدهیم؟ چگونه توسعه می‌دهیم؟ چه هدفی از توسعه داریم؟ البته می‌توان مجموع سئوالاتی را که در مقابل ما است، دسته‌بندی و اولویت‌گذاری کرده و منطق آنها را به دست آورد. برخی از این سئوالات ممکن است سکولاریستی باشد که با آنها کاری نداریم. به نظر من اگر نگاه سیستمی داشته باشیم و بدانیم ورودی سیستم و فرآیند آن و خروجی آن چیست، مناسب خواهد بود. الگوی پیشنهادی آقای دکتر مبینی نیاز به غور و بحث دارد. این الگو ورودی و خروجی مشخصی دارد. این نگاه سیستمی در پیشنهاد آقای عیوضی هم به نوعی وجود داشت. به نظر من پاسخ به سؤال آقای دکتر عیوضی، کار سختی نیست، به نوعی در کتاب حکمرانی خوب، مراحل توسعه به سه مرحله تقسیم شده است که در دوره نخست دولت عامل توسعه بوده است. در دوره دوم دولت مانع توسعه حساب می‌شده است. در دوره سوم دولت ذاتاً نه مانع توسعه است و نه عامل توسعه. مسأله اصلی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت اقتصادی، تحقق حکمرانی خوب است.

دکتر محیبان: در سه سطح می‌توان این بحث را دید. گاهی در مقام تئوری پردازی هستیم که البته در این جا ناظر به عمل هم هستیم. مرحله دیگر، انفعالی بودن است که بینیم در جامعه چه اتفاقی افتاده و بگوئیم چه چیزی بهتر است انجام بشود و چه چیزی بهتر است انجام نشود. ولی ما نمی‌خواهیم تئوریهای ناظر به عمل داشته باشیم. این Policy Making تعریفی دارد که باید چگونه باشد. نه تئوری محض و نه عمل محض، هیچ یک مد نظر ما نیست.

دکتر مبینی: ابتدا باید توسعه را بفهمیم و فرآیند، مدل یا الگوریتمی براساس آنچه قبول داریم انتخاب کنیم و براساس آن، نظر دیگران را بشناسیم. بعد از تنظیم الگوریتم، چگونگی سازگاری آنها را با یکدیگر ارزیابی می‌کنیم. اگر افراد دیگری هم بودند که نظر آنها کمک می‌کرد به حل مسائل، به آنها مراجعه می‌کنیم. من هدف این کار را دستیابی به الگوی مبتنی بر شرایط بومی می‌دانم. در واقع ظرف‌ها

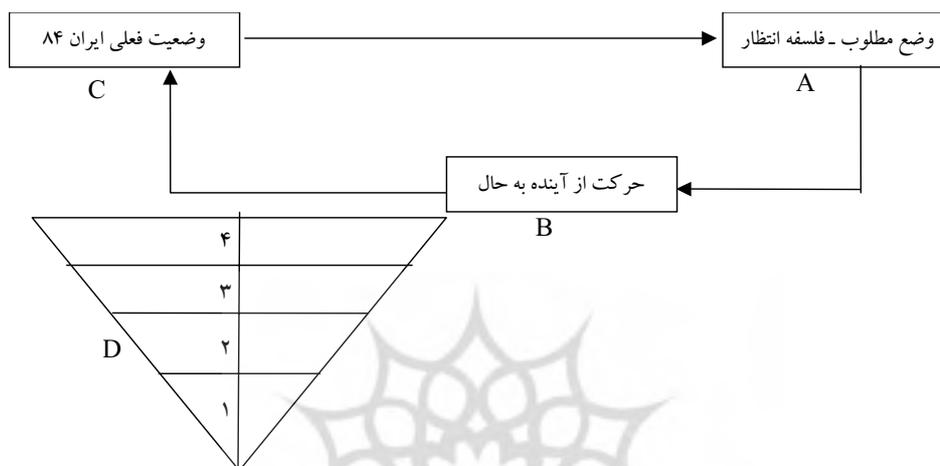
مشابه است ولی مطروف‌ها باهم تفاوت دارد. توسعه برای هر جامعه‌ای یک تعریف اختصاصی دارد و تعریف عامی که برای همه جوامع سازگار باشد وجود ندارد. تعریف امروز ما از توسعه برای کشورمان چگونه است؟ فرایند رسیدن به تعریف فردای ما از توسعه چگونه است؟ به نظر بنده، فلسفه‌ی انتظار، تعریف فردای ما از توسعه است.

راهبرد البته ما در گفتگوی قبلی به این جمع بندی رسیدیم که وضع مطلوب ما، از فلسفه‌ی انتظار، قابل استخراج است و وضع مطلوب ما به نوعی ارزشهای حاکم را هم نشان می‌دهد؛ مانند عدالت، شکوفایی فکری، فرهنگی و اخلاقی، که از آنجا بدست می‌آید. بنابراین هدف گیری و چشم‌انداز ما مشخص است؛ تغییر و پوست انداختن را هم به عنوان تعریف توسعه پذیرفته‌ایم. در واقع وضع موجودی داریم که می‌خواهیم به وضع مطلوب برسیم. وضع موجود را هم باید به خوبی مشخص کرد ...

دکتر مبینی: بله. بنده این را هم از الگو بیرون آورده‌ام که اینک ملاحظه می‌فرمایید. با توجه به مدل، هنگامی که در وضعیت موجود هستیم و می‌خواهیم راهی را به سمت فلسفه انتظار (A) داشته باشیم، فلسفه انتظار ویژگیهایی را از جامعه برای ما تعریف می‌کند و بیان می‌دارد که ظرفیت‌های انسانی چگونه شکوفا شده است. عنوان می‌کند که در آن موقعیت عدالت هست، با این حال ما نمی‌دانیم عدالت در مکتب انتظار یعنی چه؟ می‌گوید در آنجا اخلاق هست ولی نمی‌دانیم یعنی چه؟ در اینجا ولی ما ناچاریم که یک backward planning از آینده به حال داشته باشیم. تنها موردی که برگشت به عقب را مطلوب دانسته‌اند، فقط در مورد محیط زیست بوده است.

ما نیازهایی برای دوران انتقال داریم. استراتژی حرکت هم داریم. هر ویژگی‌ای را هم بخواهیم برای جامعه مطلوب در نظر بگیریم، هر کسی از زاویه دید خودش آن را تحلیل می‌کند. مکتب انتظار ویژگیهای جامعه مطلوب را تعریف کرده است و ما باید برش زمانی خودمان را از آن داشته باشیم. وقتی سیر تکامل را در نظر بگیریم، در هر برش زمانی، تعریف خاصی داشته است. مثلاً در جامعه ایران امروز، فقر و نابرابری و کمبود درآمد، ناهنجاری اخلاقی و یا ناکارآمدی دولت را داریم، در تعریف امروزی این موارد را از مکتب انتظار به دست می‌آوریم و فاصله‌یابی هم می‌کنیم. بعد می‌توان گفت در نقطه C می‌خواهیم به این مسائل برسیم. از C تا A، مراحل D_1, D_2, D_3 و ... را داریم. اگر از C به A مستقیم حرکت کنیم، یک فاصله‌ای (GAP) ایجاد خواهد شد. این فاصله روشن می‌کند که در هر مرحله چه وضعیتی را باید اتخاذ کنیم. مراحل D_1, D_2, D_3 و ... هم رابطه‌ای منطقی با هم دارند.

مثلاً اگر گفتیم مشکل اقتصادی داریم، به این سؤال که از بعد اقتصادی تعریف توسعه چیست؟ می‌پردازیم. در مرحله بعد گفته می‌شود که مشکل عدالت را داریم و بررسی می‌کنیم که مفهوم عدالت و توسعه چیست؟



مهندس نبوی: من با توجه به بحث آقای دکتر محبیان در مورد Policy Making اضافه می‌کنم که در دنیای جدید نیز خط‌مشی‌گذاری هم مطرح است که نگاهش سیستمی است. اثر محیط بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای اجتماعی داخلی، دولت و ... هم بررسی می‌شود. در واقع این بحث‌ها برای نوعی اجماع در سیاست‌گذاری است ...

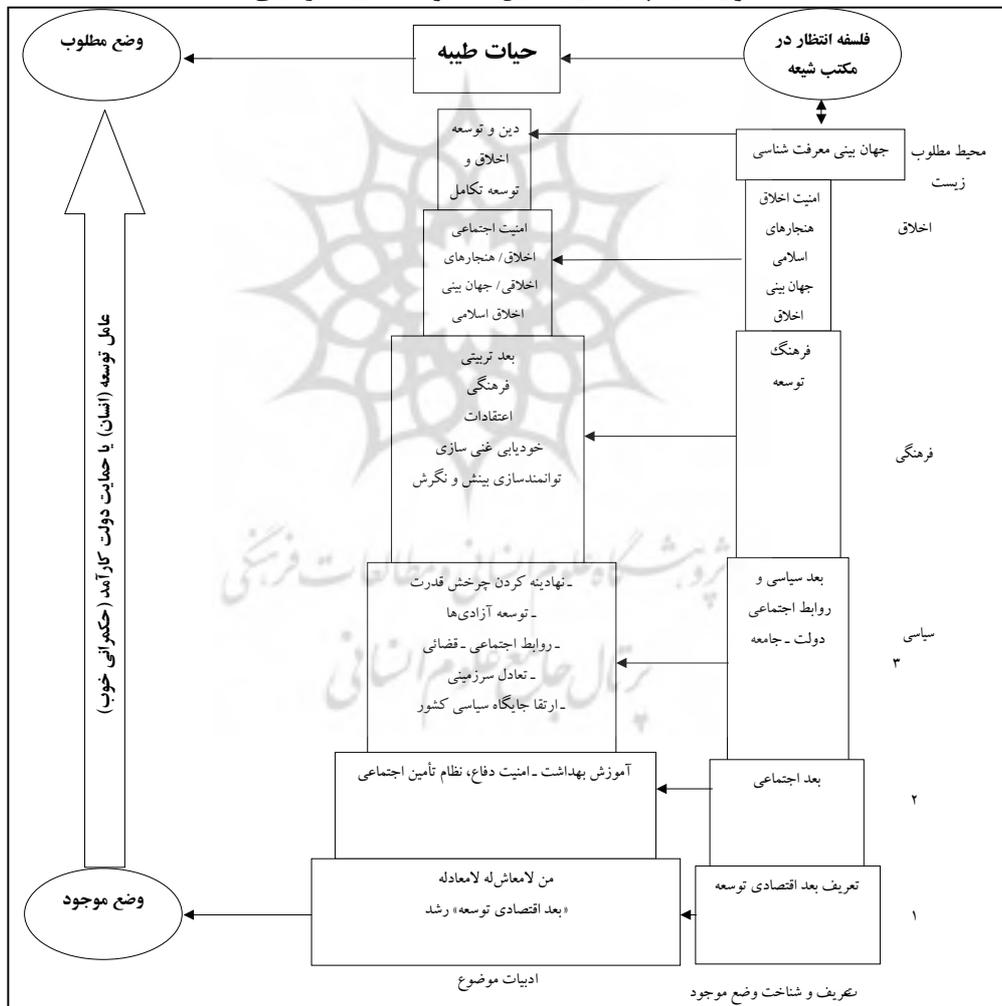
دکتر مبینی: غربی‌ها به هنگام بحث از نیازهای فیزیولوژیکی، یک تعریف از توسعه ارائه می‌دهند، در مورد امنیت تعریف دیگری انجام می‌دهند، در مورد اخلاق هم همینطور. امروزه که درآمد سرانه به ۲۵۰۰۰ دلار رسیده، بحث از اخلاق می‌کنند؛ ولی ما در جامعه ۱۵۰۰ دلاری هستیم و بحث از اخلاق می‌کنیم. اگر نظریات چنان جامعه‌ای را برای جامعه ما بکار ببندند، سازگاری ندارد. ما باید ببینیم در کدام یک از این سلسله مراتب هستیم؟

راهبرد اما آیا ما نباید از ابتدا مشخص کنیم که موضوع توسعه چیست؟ جناب آقای دکتر علی‌اکبری.

دکتر علی‌اکبری: حتماً؛ اما من معتقدم که هدف توسعه، شاخص‌های توسعه، موضوع توسعه و این موارد در چستی توسعه مطرح هستند.

مهندس نبوی: اگر انسان موضوع توسعه است، انسان توسعه یافته را باید تعریف همگی کنیم. اگر جامعه موضوع توسعه است، جامعه‌ی توسعه یافته را تعریف کنیم. جناب آقای دکتر علی اکبری در مورد چیستی توسعه، به مفهوم و تعریف توسعه رسیده‌ایم. در مورد عامل توسعه هم باید پاسخ داد که دولت است یا خیر؟ در اینجا سیر تاریخی بحث هم مطرح خواهد بود که در دوره‌ای دولت عامل توسعه بوده است و ... موضوع توسعه، الگوی توسعه، رابطه‌ی الگو با جامعه و دولت. پس اگر موافق هستید، تمام سئوالاتی را که مربوط به چیستی است در این مرحله انجام می‌دهیم.

الگوی جدید پیشنهادی و تکمیل شده توسط آقای دکتر مبینی



با توجه به بحث دوستان، بحث اصلی ما که همچنان تمرکز روی این پرسش است که موضوع توسعه چیست؟ عامل توسعه کدام است؟ چنین به نظر می‌رسد که آن پرسش‌ها به پرسش‌های زیر فروکاسته می‌شود:

- ۱- نسبت انسان و توسعه؟
- ۲- رابطه دولت و جامعه با توسعه؟ (که ترکیب این سؤال رابطه انسان و جامعه و دولت با توسعه خواهد بود.)
- ۳- عقلانیت، دیانت و توسعه؟
- ۴- نسبت فرد و توسعه (جایگاه فردیت در توسعه) نسبت اجتماع و توسعه (جایگاه collectivism) و همچنین تعادل گاه مطلوب Individualism و collectivism در نسبت با توسعه چیست؟

با این توضیح که نسبت انسان و توسعه در سؤال دوم دیده شده و در سؤال آخر نیز تأکید روی فردیت و اجتماع است. اگر این تقلیل را می‌پذیریم، در همین راستا، به پرسش‌ها پاسخ بدهیم.

دکتر علی اکبری: موضوع اصلی توسعه در بحث انسان‌شناسی ما نهفته است. در رسیدن به توسعه، نگاه به انسان بسیار تعیین‌کننده است. آیا باید انسان را موجودی مادی و با نیازهایی مادی و دنیایی دید یا باید نیازهای ماورایی را هم برای انسان در نظر داشت؟ در واقع توسعه، پاسخی به نیازهای انسان است. انسان دارای نیازهایی ثابت و نیازهایی متغیر است، که در اسلام هم، احکام و قوانین ثابت و متغیری پیش‌بینی شده است. مبانی انسان‌شناختی توسعه بسیار مهم است و باید حتماً مورد شناسایی دقیق قرار بگیرد. انسانی که خلیفه خدا در زمین است باید با انسانی که سود محور است کاملاً متمایز شود. من موضوع توسعه را فرد و اجتماع می‌دانم. چون با توجه به تعریفی که از توسعه داشتیم تحولات کیفی و کمی، فردی و اجتماعی مطرح بود.

دکتر عیوضلو: به نظر من پاسخ آن سؤال از این سؤال بیرون می‌آید که توسعه مورد نظر ما چیست؟ مسأله و موضوع توسعه به نظر من عبارت است از تبدیل امکانات بالقوه به امکانات بالفعل. در ابتدا هم باید تمامی امکانات را از نظر فردی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تربیتی و... شناسایی کرده و بررسی نمود که در هر مقطع تاریخی چگونه می‌توان امکانات بالقوه را به امکانات بالفعل تبدیل کرد. البته نکته‌ای را نباید فراموش کرد که هنوز از لحاظ بحث مشکل داریم و بهتر می‌بود که از افرادی که متخصص بحث توسعه هستند دعوت می‌کردیم. عامل توسعه را هم به نظر من می‌توان سرمایه دانست.

راهبرد پس از دیدگاه شما، موضوع توسعه، تبدیل امکانات بالقوه به امکانات بالفعل است. توضیح بیشتری می‌دهید؟

دکتر عیوضلو: به عنوان مثال، در حوزه اقتصادی که به دنبال توسعه اقتصادی هستیم، امکانات بالقوه را بررسی کرده و تلاش می‌کنیم امکانات بالقوه را به امکانات بالفعل تبدیل کنیم. به عنوان مثال برای سرمایه‌گذاری در جامعه باید دید این سرمایه‌گذاری چگونه به وجود می‌آید؟ بحث توسعه اقتصادی در اینجا بدین صورت خواهد بود که چگونه می‌توانیم این وجوه مازاد را جذب کرده و در فرآیند تأمین مالی سرمایه‌گذاری کنیم. در عین حال انگیزه‌های افرادی تأمین‌گردد که وجوه مازاد یا کسری وجوه دارند. بحث تأمین مالی به عنوان ابزار توسعه مطرح می‌گردد. شاید در حوزه‌های تربیتی، اجتماعی و... هم این بحث مطرح باشد که امکانات بالقوه به امکانات بالفعل تبدیل شوند. البته جنبه واقع‌گرایی را هم نباید فراموش کرد. یک جنبه دیگر هم این است که این امکانات هنوز در مرحله‌ای نیستند که مستقیماً در فرآیند توسعه به کار گرفته شوند.

راهبرد به این ترتیب تعریف شما از موضوع توسعه، با تقسیم‌بندی به بخشهای اقتصادی، سیاسی و... مرتبط خواهد شد و نسبتی هم با انسان یا جامعه خواهد داشت ...

دکتر عیوضلو: البته در مثالی که در مورد توسعه اقتصادی بیان کردم بیشتر به دنبال انتزاع مسأله بودم. باید عوامل یا موضوعاتی را شناسایی کرد که می‌تواند توسعه ایجاد کند، از این جهت در مورد انسان در جامعه هم باید بررسی کرد که چه امکانات بالقوه‌ای دارد. بعد مسأله این خواهد بود که چگونه آن‌ها را تغییر داده و به فعلیت تبدیل کنیم.

دکتر سیدمصطفی ابطحی: من تصور می‌کنم اگر با پیشرفتهای اجتماعی نسبت‌سنجی بکنیم، شاید بتوانیم به موضوع توسعه، عامل توسعه و غایت توسعه دست پیدا کنیم. اگر معیارهای پیشرفت اجتماعی را کاهش پیچیدگی‌های اجتماعی، ارضاء نیازهای اساسی انسان، وحدت و وفاق و انسجام اجتماعی بدانیم، توسعه عبارت خواهد بود از پیشرفت موزون، همیشگی، پیوسته و هماهنگ در کلیه موضوعات انسانی. پس ما مبنا را پیشرفت اجتماعی در نظر گرفته و در اینصورت، توسعه اولاً یک فرآیند خواهد بود، ثانیاً انسان، هم موضوع توسعه خواهد بود و هم غایت توسعه. انسان موضوع توسعه است به این دلیل که یک نظام اجتماعی و فرهنگی دو کار انجام می‌دهد: ۱- فردسازی؛ ۲- جامعه‌پردازی.

فردسازی یعنی انسان‌سازی، باید در دل جامعه‌ی ما افرادی باشند که بتوانند جامعه را به پیش‌برند. اما چه

افرادی و چه انسان‌هایی؟ در اینجا به مفهومی به نام انسان توسعه‌ای برخورد می‌کنیم، انسان توسعه‌ای چه انسانی است؟ انسان توسعه‌ای انسانی است که در درون آن ویروسی وجود داشته باشد که این انسان را همواره به پیشرفت بخواند جمله معروف مک دالد (need for achievement) انگیزش برای پیشرفت در این مورد قابل استناد است. اگر انسانی انگیزش برای پیشرفت داشته باشد او انسان توسعه‌ای است و اگر این انسان‌ها را به صورت متناوب در جامعه داشته باشیم، جامعه هم جامعه‌ای توسعه‌یافته خواهد بود. بنابراین در این‌جا انسان موضوع توسعه است و وقتی انسان موضوع توسعه شد، غایت توسعه هم، پیشرفت موزون و همیشگی انسان است. از اینجا می‌توانیم به این نتیجه برسیم که همواره مرزهای قطعی و لا یتغیری برای توسعه وجود ندارد. هیچ‌گاه نمی‌توانیم بگوئیم یک انسان واقعاً به توسعه رسیده است یا یک جامعه، جامعه‌ای توسعه یافته است چون مرز توسعه مشخص نیست. همه جوامع در فرآیند توسعه قرار گرفته‌اند. برخی پیش‌گام هستند و برخی در پشت سر آنها حرکت می‌کنند.

بنابراین انسان موضوع توسعه است و توسعه انسانی را به عنوان عالی‌ترین درجه توسعه می‌شناسیم. تاریخچه تحول توسعه هم به ما می‌آموزد که اگر توسعه زمانی خطی بود و بعد سطحی و حجمی شد و یا زمانی علمی و صنعتی بود و در زمانی دیگر اقتصادی شد، امروز توسعه، توسعه انسانی است. در این مورد که نگاه به انسان براساس چه جهان‌بینی‌ای است، موضوع دیگری است. وقتی که انسان موضوع توسعه شد باید عامل آن را هم بررسی کرد. برای انسان توسعه یافته چه ملاکها و معیارهایی باید مدنظر قرار بگیرد، باید بنیان‌هایی را در نظر گرفت که ثابت و لا یتغیر باشند و در صورت لحاظ این بنیان‌ها در مورد انسان در هر زمان و مکانی، او انسانی توسعه یافته تلقی گردد.

دکتر محبیان: به نظر من موضوع توسعه، انسان است. ولی من بدین صورت این مطلب را تکمیل می‌کنم که موضوع توسعه، انسان و روابط او است، گاه با محیط و گاهی با انسان‌های دیگر. به عبارت دیگر یعنی استخدام طبیعت به نفع انسان. بنابراین موضوع توسعه، انسان است از حیث اجتماعی بودن. چنانچه وقتی توسعه سیاسی را به عنوان یکی از موارد توسعه در نظر می‌گیریم. شاخص‌هایی برای توسعه سیاسی مطرح می‌گردد که عبارتند از تفکیک و افتراق، شهری شدن، گسترش گروه‌های میانی، تمایز هویتی، گسترش گروه‌های اجتماعی، گسترش نهادهای سیاسی غیردولتی، نهادینه و پیچیده‌تر شدن ساختارهای سیاسی، عقلانی شدن ساختار دیوان‌سالاری و... که همه این موارد نشان می‌دهد که توسعه انسانی به این دلیل که از یک طرف چون انسان محور توسعه است و از طرف دیگر جمع و اجتماع، نوعی مفهوم دوآلیته را در ذات خویش دارد. یعنی یک نگاه آن به انسان از حیث هوانسان و با توجه به نیازهای شخصی است (نوعی individualism) و زمانی هم انسان را در اجتماع نگاه می‌کند که لازمه‌اش عبور از برخی فردیت‌هاست.

این دوگانگی، همیشه یک بحث هویت و تفکیک میان منافع فرد و منافع جمع را به وجود می‌آورد. بنابراین موضع توسعه، انسان و روابط انسان با محیط و دیگر انسان‌ها است که هرچه آن را تعریف می‌کنیم، تفکیک هم خواهیم کرد که نوعی پارادوکس را ایجاد می‌کنند.

دکتر عیوضی: در بحث از موضوع توسعه، لازم است که تکلیف خویش را با تعریفی که از موضوع توسعه داریم، مشخص کنیم، یک دیدگاه با توجه به مباحث مفهوم‌شناسی توسعه این است که مفهوم توسعه، مفهومی جدا از چارچوب‌های اسلامی و دینی جامعه ما است. دیدگاه دیگر این بود که توسعه را با توجه به ویژگی‌های بومی طبقه‌بندی می‌کردند که در نهایت به الگوی ترسیمی توسط آقای دکتر مبینی منتهی گردید که این نمودار را پیروزی دیدگاه اول می‌دانم که معتقد بود توسعه مفهومی جدا از جامعه ایران است و بیان می‌داشت که برای بررسی این جامعه، باید چارچوب انتظار و مهدویت را مشخص کرده و از آن جا حرکت کرده و به یک مفهوم بومی برسیم که این مفهوم بومی، تعریف خاص خویش را دارد، ولی این بحث به اعتقاد من ناتمام ماند و جای کار داشت.

موضوع توسعه هم به این مسأله برمی‌گردد که چه تعریفی را از این منظر داشته باشیم؟ در موضوع توسعه صحبت از انسان شد ولی در عمل بیشتر غایت توسعه را با انسان قرین می‌دانیم. یعنی هدف از توسعه و غایت توسعه این است که انسان توسعه یافته و تکامل پیدا کند. اما چگونه این مسأله تحقق پیدا می‌کند؟ موضوع توسعه را باید به حال و هوای فرد و جامعه برده و برای این وضعیت، غایت را انسان در نظر بگیریم. همان مسأله‌ای که نظریه‌های توسعه هم، با آن شروع شد. توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و توسعه فرهنگی قلمروهای توسعه تلقی می‌شوند. اگر سؤال شود قلمرو توسعه چیست؟ می‌گوئیم قلمرو توسعه، سیاست است و اگر سؤال شود شاخص توسعه سیاسی چیست؟ می‌گوئیم شکل‌گیری عدالت سیاسی یا مصادیقی است که به سیاست مربوط می‌شود. لذا تأکید بیشتر بنده روی فرد و جامعه است که غایت این نگرش بحث انسان است. لذا در اینکه توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کنیم، کسی تردیدی ندارد یعنی در قلمرو توسعه منازعه‌ای نبود، ولی وقتی که به این بحث می‌رسیدیم که غایت توسعه چیست؟ و بحث انسانِ انسان محور یا انسانِ خدا محور مطرح می‌شد، نقطه شروع چالش محسوب می‌شد.

معتقدم فرآیند توسعه را با مفهوم انضمامی جامعه باید در نظر داشت و بعد به قلمروهای توسعه پرداخته و با شاخص‌سازی قلمروهای توسعه به غایت که بحث توسعه انسانی است، نائل شویم. ولی اگر بحث را به انسان بدون ظرف معطوف کنیم بحث انتزاعی شده و گرفتار مشکل تعریف مفهومی توسعه خواهیم شد. اگر نظریه‌های مطروحه در باب توسعه را نگاه کنیم، در زمانی اجماع در مورد توسعه یا توسعه اقتصادی و... بوده است ولی اکنون مبانی توسعه انسانی است که اگر این توسعه تحقق پیدا کند، حوزه‌های دیگر

هم تحقق پیدا می‌کند.

مهندس نبوی: هنگام بحث از موضوع توسعه، انسان محور اصلی آن قرار می‌گیرد. انسان موجودی است که فکر کرده و حرکت می‌کند، دخل و تصرف می‌نماید و در مقطعی تصرفات خویش را توسعه می‌نامد، که بدون اتکاء به فرهنگ و ارزشها هم نیست. تعریفی که از توسعه به دست آمد بدین صورت بود که توسعه مستلزم یک تغییر و تحول و پوست انداختن و یک حرکت است و بر این تحول، ارزشهایی حاکم است که آنها را از مکتب می‌گیریم و نوعی سمت دهی هم در این تحولات وجود دارد. ما این سمت دهی و پارادایم حاکم را حیات طیبه، یا شرایط تعریف شده در مورد جامعه امام زمانی (عج) در نظر گرفتیم. یعنی سمت تغییرات به سمتی است که به عنوان حیات طیبه یا ارزشهای جامعه مهدوی تعریف شده است. در فرآیندهای این حرکت هم ضوابطی را باید رعایت کنیم.

اما گذشته از این تعریف، تمام این موارد حول انسانی که چنین استعدادی را دارد، در حال دور زدن است. موضوع، توسعه انسان به تنهایی نیست بلکه به جامعه نیز مربوط بوده که بحث روابط انسان با انسان مطرح می‌گردد. مسأله «رابطه» نقش بسیار مهمی را در اینجا برعهده دارد. رابطه انسان با خودش، نوعی توسعه فردی است. همینطور است رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خودش و با خدا، که به نوعی بحث توسعه انسان را مشخص می‌کند. رابطه انسان با انسانها و جوامع، توسعه اجتماعی را تبیین می‌کند و رابطه انسان با طبیعت توسعه اقتصادی را تعریف می‌کند. از نظر تاریخی هم اولین بحثهایی که راجع به توسعه شد، در مورد توسعه اقتصادی بود و تا مدتها هم در همین مورد کار می‌کرده‌اند و کمتر به رابطه انسان با خودش و با خدا اعتناء می‌شد. ولی اکنون توجه بیشتری به این مطلب می‌شود، ولی نه به معنایی که در مکاتب الهی موجود است.

پس موضوع توسعه را می‌توان انسان دانست که به رابطه انسان با خودش و رابطه انسان با خدا و رابطه انسان با جامعه و رابطه انسان با طبیعت قابل تعریف است. سؤال دیگری که مطرح است این است که آیا دولت را به صورت مستقل می‌توانیم موضوع توسعه بدانیم یا عامل توسعه است؟ چون رابطه انسان با دولت هم بسیار مهم است.

دکتر علی اکبری: اگر توسعه را به صورت مطلق در نظر بگیریم، موضوع آن انسان است. ولی اگر موضوع توسعه اقتصادی را در نظر بگیریم، وجهی خاص بنام رابطه انسان با طبیعت مطرح است.

دولت در جنبه زندگی اجتماعی انسان مطرح است بنابراین در مسائل حیات جمعی انسان این رابطه معنی‌دار است و همه مسائل حیات جمعی انسان به نوعی موضوع توسعه است. در رابطه انسان با هموعاشش، دولت مفهومی است که در این رابطه شکل می‌گیرد و جدا از حیات جمعی انسان نیست.

دکتر عیوضلو: در تحلیلها و تغییرات پدیده‌ها، فقط انسانها دخیل نیستند، بلکه عوامل مادی هم دخیل

هستند که می‌تواند عملکرد انسان‌ها باشد. عملکرد انسان‌ها، باورها، ساختارها و پدیده‌ها را ساخته است و این موارد خود تأثیرگذار شده‌اند. کار انسان در نتیجه، پدیده‌ها و نهادهایی را ساخته است که انسان با آنها روبرو بوده و نیازمند تغییر آنهاست. انسان البته جایگاه بالایی داشته ولی نمی‌توان این موارد را فراموش کرد. زمانی با ساختار اقتصاد آزاد و زمانی با نوعی دیگر از ساختار اقتصاد روبرو هستیم. عملکرد انسان‌ها جبر سیستمی را خارج از جبر طبیعت ایجاد می‌کند که می‌تواند موضوع توسعه باشد، یعنی باید جبر را شناخت. نمی‌توان این مورد را نادیده گرفته و فقط انسان را بررسی کرد. جامعه، پدیده‌ها، باورها، نهادها و ساختارها مواردی هستند که می‌توانند موضوع توسعه باشند و لزوماً انسان موضوع توسعه نیست.

دکتر عیوضی: اگر تمام بحث‌های توسعه را صرفاً روی انسان و خارج از مسائل پیرامونی اش متمرکز کنیم، این بحث انتزاعی خواهد بود و همان مشکل پیش می‌آید که چنین انسانی در بعد دینی، یک حالت است و در ابعادی دیگر، حالت دیگری دارد. مثال بنده هم در مورد جامعه توسعه یافته بود. در میان اندیشمندان غربی هم، توسعه را یک اصل ضروری برای جامعه می‌دانند که به معنای رها کردن انسان نیست، انسان می‌تواند محور باشد.

دکتر محبیان: اگر موضوع توسعه را رابطه انسان با خودش یا با خدا بدانیم، موضوع بحث عینی نبوده و قابل ارزیابی و بررسی نمی‌باشد. برای بررسی هر مسأله ۳ راه وجود دارد: ۱- شهودی بودن ۲- فلسفی بودن و ۳- علمی بودن مسأله. ما باید گزاره‌هایی را برای بیان روابط بکار ببریم. اگر رابطه انسان با خدا در نظر بگیریم چنین رابطه‌ای به دلیل اینکه ابطال ناپذیر است، اصلاً نمی‌توان آن را گزاره تلقی کرد. چون صدق و کذبش قابل اثبات نیست چنین گزاره‌ای نه غلط است و نه درست و قابل بررسی نیست. مانند مدل ویتگنشتاین نمی‌گوئیم گزاره‌هایی که قابل بیان نیست، قابل بررسی نیست. لذا در این مورد وقتی موضوع توسعه را رابطه انسان با خدا در نظر می‌گیریم، موضوع بحث ما نمی‌تواند قرار بگیرد.

اگر رابطه فرد با دولت را در نظر بگیریم، می‌توان مانند یک گزاره عینی آن را در بیرون مورد بررسی قرار داد. بقیه هم می‌توانند در این مسأله با شما مخالفت یا موافقت کنند. لذا این گزاره قابلیت صدق و کذب پیدا می‌کند و قابل بررسی است. ولی در مورد رابطه با خدا، صدق و کذب آن را نمی‌توان بررسی کرد، چون قابل بررسی و ابطال نیست. بسیاری از مباحث فلسفی هم عینیت بیرونی ندارد ولی با خودش سنجیده می‌شود. در بحث‌های ذوقی برای اثبات یا نفی یک مورد فقط برخورد آن مورد می‌توان انکاء کرد. اگر کسی بگوید به من از طرف خدا اشراق و الهام می‌شود، نه می‌توان رد کرد و نه تأیید، اگر کاری نیز غیر از این کار انجام شود، حرکت گزاره خواهد بود و حرکتی درست نخواهد بود. اگر موضوع توسعه را به عنوان گزاره‌های علمی بخواهیم مورد بررسی قرار دهیم، باید از رابطه انسان با خدا در این موضوع دست برداریم، چون قادر به بررسی آن نیستیم. رابطه انسان با خودش را هم نمی‌توانیم بررسی کنیم. مگر اینکه

نوعی نگاه روان‌شناسی به این مسأله داشته باشیم. مثلاً اگر کسی بگوید من احساس سرشکستگی دارم، شاید از نظر روان‌شناسی به او بتوان گفت که سرشکستگی چنین معنایی دارد که باز هم بعد اجتماعی ندارد. از این جهت معتقدم موضوع توسعه، انسان است از حیث اجتماعی‌اش.

دکتر ابطحی: اجازه بدهید عرض کنم که خود توسعه مفهومی متکثر و چند بعدی است و واقعاً مبهم است و بالتبع در موضوعش هم ابهاماتی وجود دارد. اگر این اتفاق نظر را داشته باشیم که انسان موضوع توسعه است. این انسان، هم می‌تواند موضوع باشد و هم غایت. وقتی انسان موضوع توسعه است، یعنی باید به خود انسان توجه کرده و رابطه‌اش با جامعه، جهان و حکومت و خودش بسنجیم و انسان غایت هم می‌تواند باشد بدین دلیل که اگر انسان انسانی‌تر شود، توسعه تحقق پیدا کرده است. یعنی انسان توسعه یافته انسان انسانی‌تر شده است. اگر این نگاه را داشته باشیم، می‌توانیم رابطه انسان با خودش را هم ذیل مباحث توسعه بیاوریم، به شرط اینکه نگاه کارکردگرایانه داشته باشیم. اگر انسان موضوع توسعه بوده و بخواهیم رابطه انسان با خودش را بررسی کنیم، باید دید چه چیزی می‌تواند کارکرد رابطه خوب انسان با خودش در جامعه بوده باشد؟ که به بحث هویت می‌رسیم. اگر انسان رابطه خوبی با خودش داشته باشد، یعنی هویت دارد. انسانی که هویت فردی داشته باشد، کارکردهایی را از خویش بروز می‌دهد. اگر انسان با خدا رابطه داشته باشد، هویتی خدایی پیدا می‌کند. این هویت خدایی نیز کارکردی دارد. همانطور که می‌گوئیم دین کارکردی دارد، انسان دیندار هم کارکردی دارد. کارکرد دین هدایت انسان است. کارکرد انسان دیندار هم این است که مهدی (هدایت شده) باشد. مؤلفه‌های انسان هدایت شده، هم قابل بررسی است و هم قابل اثبات و ابطال. اگر رفتار را مدنظر قرار دهیم، باید ببینیم آیا او براساس آموزه‌های دینی حرکت می‌کند یا نه؟ آموزه‌های دینی هم مشخص است. بنابراین اگر موضوع توسعه را انسان در نظر گرفته و رابطه انسان با خودش، با جامعه و با جهان (که حکومت را هم ذیل جامعه در نظر می‌گیریم) حکومت به عنوان بخشی از جامعه که مربوط به کارکردهای مدیریتی است، در نظر گرفته می‌شود.

اگر انسان موضوع توسعه قرار بگیرد، هر قدر که جامعه توسعه یافته‌تر شود، انسانی‌تر هم خواهد شد. در اینجا توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و... هم مطرح می‌شود. توسعه سیاسی یعنی سنت سالم رفتار سیاسی؛ روابط انسان با حکومت و روابط حکومت با شهروندان انسانی‌تر می‌شود، یعنی خشونت را کنار گذاشته و رفتار مسالمت آمیز نشان می‌دهد. یعنی انسانها به یکدیگر اعتماد می‌کنند.

باز اگر انسان را موضوع توسعه قرار دهیم بدین معناست که اقتصاد و سیاست را هم در ذیل انسان مورد تفقه قرار می‌دهیم. نمی‌گوییم که در توسعه سیاسی و اقتصادی، انسان ابزار توسعه است. انسان ابزار نیست، بلکه سوژه است. انسان را اصل گرفته و اقتصاد و سیاست را در خدمت انسان می‌داند.

انسان توسعه یافته را انسان تعالی یافته می‌دانیم. اگر در لسان دین توسعه نداریم، تعالی داریم می‌توانیم همان تعالی را توسعه در نظر بگیریم مگر توسعه را پیشرفتهای فزاینده و ملموس و همیشگی و پیوسته در نظر نمی‌گیریم، تعالی هم همین است. اگر انسان را به عنوان موضوع بپذیریم، بعد نیز در مورد کارکردهای این موضوع می‌توانیم صحبت کنیم.

مهندس نبوی: جناب آقای عیوضلو تشکیکی مطرح کرده و گفتند: انسانی که وارد روابط اجتماعی می‌شود این روابط اجتماعی ساختارها و نهادها را ایجاد کرده و نوعی جبر ایجاد می‌کند که بحث‌های هگلیسم و دیالکتیکی نیز مطرح می‌شود. که ایشان عنوان جبر سیستمی را از آن انتزاع کردند. یعنی انسان‌ها دچار نوعی جبر سیستمی شده و آن جبر را می‌شکنند. منظور ایشان این بود که موضوع توسعه شاید به نوعی سنت‌شکنی هم باشد. اما اینها تحت عنوان روابط انسانی با انسان یا روابط اجتماعی یا روابط انسان با حکومت، یا رابطه انسان با طبیعت قابل تعریف است. اگر موضوع توسعه را نه فقط انسان، بلکه انسانی که با خودش، خدا، طبیعت و دیگر انسان‌ها ارتباط دارد مدنظر بگیریم، بحثی که آقای دکتر عیوضلو مطرح کردند در دل آن هست.

دکتر عیوضلو: ولی توسعه و جامعه توسعه یافته لزوماً نمی‌تواند اینها را تغییر دهد.

راهبرد یاس اما اینکه می‌تواند یا نمی‌تواند بحث دیگری است. ولی هیچکس نمی‌گوید که نمی‌تواند ...

دکتر عیوضلو: من با ساده‌سازی مخالفم. شما می‌خواهید به همان مواردی که تقسیم‌بندی می‌کنید برگردید، ولی باید به موضوع و ریشه بحث‌ها برگردیم. آیا اگر تاجر مسلمان داشته باشیم، تجارت اسلامی است؟

راهبرد یاس ولی بحث‌ها را آن قدر هم نباید پیچیده کرد که اصلاً غیرقابل دسترسی باشد، سخن او کامی در این زمینه درس آموز است ...

مهندس نبوی: به نظر من وقتی بحث مفهوم توسعه را انجام دادیم پذیرفتیم که پارادایم ما حیات طیبه است. شاخص‌های عینی و آثار هم دارد. انسانی که نفس مطمئنه دارد، شاخص‌هایی دارد، که آثار قابل مشاهده است.

دکتر علی‌اکبری: این تشکیک‌ها به فهم درست از موضوع توسعه کمک می‌کند. یک جهت را باید بیشتر توضیح داد. توسعه در معنای متکاملش، دارای محورهایی بنام فرد، جامعه انسانی و تحولات کمی و کیفی در رابطه‌های چهارگانه‌اش در رابطه با خدا، با خودش، طبیعت و با هم‌نوعانش است. این

تقسیم‌بندی را از قبیل تقسیم‌بندی به توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی نمی‌دانیم که آن اشکال پیش بیاید. اگر می‌گوییم رابطه انسان با خودش یا با خدا، در توسعه مطرح و مطرح نظر است. خودش را در رابطه انسان با طبیعت و با هموعانش نشان می‌دهد. یعنی بشر در مسیر بندگی و عبودیت خدا و انسان‌شدن و شکوفا کردن استعدادها و صلاحیت‌های واقعی و فطری خودش، با طبیعت و هموعانش چگونه برخورد می‌کند؟

گاه گفته می‌شود که یکی از ویژگی‌های انسان مدرن علم‌گرایی است، یعنی قدرت تبیین و شناخت پدیده‌ها را دارد یعنی همان نقطه نظرات دین در مورد علم در اینجا هم مطرح است. اینطور نیست که رابطه انسان با خدا محور و مبنای توسعه باشد، بلکه آثار و نتایج آن را باید در سایر اعمال و رفتارها دید. گذشته از اینکه رابطه با خدا هم دارای پله‌ها و مراحل دقیقی است که یک انسان وارسته می‌تواند آنها را دقیقاً تبیین کند، ولی برای اوحادی از مردم است. خلاصه اینکه توسعه‌ای مطلوب است که افراد را عابدتر کند، متعبدتر کند، و انسان متعبد روابط خود را با طبیعت و سایرین اصلاح می‌کند. منظور از رابطه انسان با خودش، رهبانیت نیست بلکه همان چیزی است که در روایات مطرح است. منظور رعایت حلال و حرام و رعایت محدوده‌های شرعی می‌باشد.

دکتر ابطحی: باید بررسی کرد که در ایران به عنوان یک کشور دینی آیا این مباحث را داریم یا نداریم، اگر نداریم چطور می‌توان آنها را کشف کرد و اگر داریم چگونه می‌توان تقویت کرد؟ آیا اساساً در آموزه‌های دینی می‌توانیم انسان را انسانی‌تر هم قلمداد بکنیم؟ وقتی در آیه می‌بینیم که فرموده است: *ان لکم فی رسول الله اسوة حسنة*، (سوره احزاب آیه ۲۱) رسول اکرم (ص) از ما انسانی‌تر است. چرا می‌فرماید: *هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون*، (سوره زمر آیه ۹) چون کسانی که می‌دانند از کسانی که نمی‌دانند انسان‌ترند.

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جانش فزون

اگر جان را به عنوان بن مایه اصلی انسان در نظر بگیریم کسی که بیشتر می‌داند، جان مایه‌اش بیشتر است. بنابراین در توسعه هم همینطور است که وقتی به توسعه می‌رسیم، انسانی‌تر می‌شویم. هرچه انسان‌ها انسان‌تر شوند به همان اندازه توسعه‌یافته‌ترند. توسعه باید انسان را به نحوی تربیت کند که انسانی‌تر شود. وقتی فردسازی کرد مجموعه این انسان‌ها هم جامعه را توسعه‌یافته‌تر می‌کنند.

دکتر محبیان: تشکیک در وجود است نه در ماهیت. ماهیت تشکیک‌پذیر نیست. وجود است که می‌تواند تشکیک‌پذیرد. پیامبر انسان است ولی ما از انسان کمتر داریم. وقتی وجود عین ماهیت شد، بحث انسانی‌تر شدن نداریم، باید گفت انسان انسان است. که در اینصورت هم چیز جدیدی نگفته‌اید. در مورد مصداق هم باید گفت حسن، حسین و... چقدر انسان‌اند. فلذا در تحلیل زبانی این واژه حرف

جدیدی بر ما نیفزوده است. مگر اینکه شاخص داده و بگوییم انسان آن است که دروغ نگوید و... یعنی بیان می‌کنید که انسان کسی است که دارای این مصادیق است. برای همین هم غربی‌ها انسان غربی را مطرح می‌کنند. که ممکن است در معیارهای انسانی آنها نباشیم یا آنها هم انسان موردنظر ما نباشد. پس این حرف هم که انسان، انسان‌تر شود، دارای اشکال زبانی است.

دکتر ابطحی: در اگزیستانسیالیسم هم مطرح است که *to be to exist* بودن برای وجود داشتن. یک بحث، «بودن» است، بحث دیگر، وجود داشتن، این دو با هم فرق دارند. انسان‌ها به صرف ناطق بودن و راه رفتن روی دو پا ملاک نیست به قول مولوی:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلخنی
ماقی خود استخوان و ریشه‌ای
ور بود خاری تو همیشه گلخنی
ما آن بن مایه و اصل و ذات را مطرح می‌کنیم.

راهبرد که البته در اسلام، هم مراتب اسلام داریم و هم مراتب ایمان، که این موارد به نوعی در موارد وجودی هم مطرح است، یعنی وجود فرد غنی‌تر می‌شود.

دکتر محبیان: مراتب وجودی، یعنی این وجود است که کامل می‌شود. هرچند من دارای تفکر سه‌روردی هستم و به تشکیک در ماهیت اعتقاد دارم ولی اینجا از منظر ملاصدرا بی بحث می‌کنیم.

دکتر عبوضی: روسو معتقد است انسان ذاتاً سرشتی خوب داشته و متعالی است ولی جامعه بد است و انسان را خراب می‌کند برخلاف هابز. این بحث‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. اگر بگوییم موضوع توسعه، انسان است، انسان هم که خلیفه خدا در زمین است، پس مشکل حل شده است. اما اگر فرد و جامعه را موضوع توسعه بدانیم، در جامعه‌شناسی توسعه، یا در جامعه‌شناسی اقتصادی نمی‌گویند موضوع توسعه انسان است. بحث ضرورت طرح موضوع این است که شباهت و مشکلات بعدی را در مباحث برطرف کنند. اگر موضوع توسعه را فرد و جامعه بگیریم، انسان هم در آن مطرح است. به نظر من توسعه سیاسی و اقتصادی در بستری بنام توسعه فرهنگی شکل می‌گیرد. توسعه فرهنگی را باید اصل دانست. توسعه فرهنگی، مربوط به انسان، بینش، رفتار و شناخت است. اگر توسعه فرهنگی به وجود بیاید، رفتار و بینش و شناخت انسان عوض می‌شود، وقتی شناخت و رفتار و بینش عوض شد، رابطه برقرار شده با حکومت هم مانند رابطه سابق نخواهد بود. یا نوع بهره‌وری‌ای که از طبیعت انجام خواهد داد، مانند سابق نخواهد بود. بنابراین توسعه سیاسی و اقتصادی در بستری از توسعه فرهنگی شکل می‌گیرد. ضمناً باید بگوییم که اصل این است که بیشتر، فرهنگ بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد. یکی از مبانی توسعه، باید فرهنگ غنی اقتصادی باشد، که اگر به توسعه اقتصادی نرسیدیم به این دلیل بوده است که فرهنگ اقتصادی ما ضعیف

است.

مهندس نبوی: در تکمیل صحبت دوستان عرض می‌کنم اکنون در دنیا رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت را همه قبول دارند که موضوع توسعه است، الان بحث توسعه انسانی که در دنیا مطرح می‌شود برای خود فرد هم شأنی قائل هستند و ارزشهایی را به صورت نسبی مطرح می‌کنند. ضمناً من برداشتم این نبود که آقای دکتر عیوضی معتقد باشند به این که توسعه انسانی به این معنا است که انسان می‌خواهد انسان کامل شود، ما هم منکر این مطلب نیستیم، بلکه حرف این است که می‌خواهیم توسعه را از این معنی خارج کرده و فقط در مورد رابطه انسان با جامعه صحبت کنیم.

دکتر عیوضی: اگر این کار را انجام دهیم بحث‌های قبلی باهم حل می‌شود. در واقع می‌پرسیم که فرد و جامعه در چه جامعه‌ای بنا است که بررسی شود؟ گاهی جامعه، جامعه‌ای دینی است و اقتصاد دارد که مفاهیم هم متحول شود ...

دکتر علی اکبری: اما آیا شما جامعه بلقیس و ملکه سبا را جامعه‌ای توسعه‌یافته می‌دانید؟

مهندس نبوی: در جامعه مهدوی انسانی را تعریف می‌کنیم که آرامش دارد، نفس مطمئنه دارد، سجایای اخلاقی و عبودیت دارد.

دکتر علی اکبری: پس آیا مفروض نگرفتیم که توسعه مفهومی کاملاً ارزشی است؟ پس وقتی توسعه را تعریف می‌کنیم. انسانی را مد نظر داریم که سرشتی دوگانه دارد که اگر او را رها کنیم «ان منکم الا واردة» (سوره مریم، آیه ۷۱). پس انسان باید در روندی از تهذیب و خودسازی، خود را کامل‌تر کند. این موارد را در توسعه‌یافتگی انسان نمی‌توان نادیده گرفت. نمی‌توانیم رابطه انسان با خدا و با خودش را نبینیم و فقط به رابطه انسان با طبیعت اکتفا کنیم.

دکتر محبیان: بله، کار کردها را می‌توان اندازه‌گیری کرد ولی روانشناسی، عرفان و ... علم نیستند ولی اختلاف تعریف وجود دارد، قبل از اینکه دنیا به تعریف علم برسد، ما تعریفی دیگر از علم داشته‌ایم.

معتقدم هرچند اختلاف نظرهایی هست ولی در توسعه انسان به اعتبار رابطه‌اش با خودش و خدا به اعتبار رابطه‌اش با طبیعت و به اعتبار رابطه‌اش با جامعه. آقای دکتر عیوضی معتقدند باید امکانات را در نظر بگیریم ولی به نظر من پرداختن به موضوع توسعه، امکانات را انکار نمی‌کند. این به نوعی نگاه جبر سیستمی را همراه خویش دارد. حرف‌هایی که مارکس بیان می‌کرد و انسان را مجبور در این فرآیندها می‌دید که در هر مرحله‌ای باید شرایط و امکانات را دید که چگونه است؟ بخشی از این امکانات سرمایه علمی، ابزارها و باورها و ... است. ضمناً موضوع موردنظر مارکس، ابزار است و اصلاً به این موارد نمی‌پردازد و کاری به ارزش‌ها و باورها ندارد.

مهندس نبوی: مارکس به عنوان بحث روبنایی به این موارد هم توجه دارد و البته او حرف‌های متضاد

دارد. بحث آقای دکتر عیوضلو را اینطور تأویل می‌کنم که موضوع توسعه با این دیدگاه به توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی برمی‌گردد. در این حالت ما هم با این موارد مخالفتی نداریم و رابطه انسان با طبیعت، موضوع توسعه اقتصادی است. اول شرایط اقتصادی را سنجیده و امکانات را به دست می‌آوریم. آیا این تأویل حرف شما نیست؟

براساس هر سیستمی، شرایط جامعه را ارزیابی کرده و فارغ از مباحث مبنایی امکاناتی را مشاهده می‌کنیم، آیا بعد از این ارزیابی، برای توسعه به یک جواب خواهیم رسید؟ جواب ما واحد است یا متکثر؟

دکتر عیوضلو: مسأله توسعه ما این است که با انسان‌هایی روبرو هستیم که باورهای دارند، با نهادها و ساختارهایی روبرو هستیم. مثلاً در زمینه توزیع نفت با ساختاری روبرو هستیم که شکل گرفته و نهادها و باورها و نگرش‌هایی را ایجاد کرده است، این تغییر نظریه‌های متکثری را می‌خواهد، راهی که بتوان این‌ها را شکست و از هدف هم دور نشد.

سؤال آقای نبوی این است که اگر شرایط را خوب تبیین کردیم برای رسیدن به وضع مطلوب فقط یک جواب داریم یا خیر؟

دکتر عیوضلو: نظریه‌های ابطال‌پذیری در اینجا داریم. خیر؛ یک جواب نداریم. **مهندس نبوی:** پس با هم اختلاف نظری نداریم. وقتی اختلاف نظر داریم که جبر سیستمی وجود داشته باشد که نتوان از آن بیرون آمد. ما می‌گوییم وضع موجود را خوب تبیین می‌کنیم، وضع مطلوبی هم براساس ارزشهایمان داریم و سعی می‌کنیم که به بهترین راه به وضع مطلوب برسیم. و علم، کارشناسی و... را هم به کمک می‌گیریم. در واقع ما هنگامی اختلاف نظر داریم که آقای دکتر عیوضلو به نوعی جبر سیستمی معتقدند که نتوان از آن بیرون آمد.

دکتر عیوضلو: جبر سیستمی را در اینجا عنوان نمی‌کنم بلکه انسان پدیده‌هایی را ایجاد کرده که مثل ساختار نفتی کشور، شکستن آنها به این آسانی نیست. این موارد بازتاب عملکرد ما است که با آنها مواجه بوده و در همه چیز تأثیرگذار بوده و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. ما در توسعه برای شکستن این قفل‌ها به دنبال نظریه‌ها هستیم.

دکتر علی اکبری: باید بگوییم که خیلی عمیق‌تر از این‌ها و بر خلاف نظریه‌هایی که نگاه فردی به انسان دارند، اسلام به جامعه هویت، عینیت و اصالت داده است.

دکتر عیوضلو: من مخالف این مطلب نیستم ولی بحث‌های شما ناظر به هدف است.

دکتر علی اکبری: خیر، این مطلب دارای نوعی نگاه قرآنی است. یعنی روابط اجتماعی دارای هویتی

در جامعه است. واژه امت در قرآن به کار رفته است: تلک امه قد خلت من قبلکم رسل. این روابط بسیار محکم است و هویتی را شکل می‌دهد که کتاب اعمال دارد.

مهندس نبوی: شاید اختلاف ما با آقای دکتر عیوضی این است که ایشان می‌گویند دامنه بحث را محدود کنیم، یعنی موضوع توسعه را روابط اجتماعی قرار دهیم و لا غیر. دیدگاه ایشان به نظرم دیدگاه جامعه‌شناسی توسعه است. اگر در فرد و جامعه، فرد را ما بخواهیم بررسی کنیم که فرد را باید با خودش بررسی کرد تا فردیت مشخص شود و برای او هویت قائل شویم. یعنی تربیت‌های فردی در جامعه اثر دارد.

دکتر عیوضی: در تعلیمات اسلام داریم که وقتی به تنهایی نماز می‌خوانید این مقدار ارزش دارد ولی به جماعت و با مردم ثواب بیشتر می‌شود یعنی در این حالت احکام هم وضعیت دیگری پیدا می‌کند.

مهندس نبوی: آیا فردی که نماز فرادی می‌خواند کمال پیدا نمی‌کند؟

دکتر عیوضلو: در نهایت به سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی می‌رسیم.

مهندس نبوی: پس وقتی بحث از سرمایه اجتماعی می‌شود، بلافاصله بحث اعتماد پیش می‌آید فلذا نگاه انسانی می‌شود. اینطور می‌توانم بگویم که تا اینجا بحث به این نکته محورین رسیده‌ایم که در مورد موضوع توسعه، محور اصلی را انسان تشکیل می‌دهد ولی انسان به اعتبار «رابطه‌اش» با طبیعت و جامعه و با خودش و خدا در موضوع توسعه مطرح است. برخی از دوستان هم مانند آقای دکتر عیوضی مخالف‌اند که تمام این موارد را از مقولات توسعه بدانیم و معتقدند انسان به اعتبار رابطه با خودش و خدا در موضوعات توسعه مطرح نبوده است، بلکه رابطه انسان با جامعه را بیشتر موضوع توسعه می‌دانند. در مجموع می‌توان گفت رابطه انسان با خودش، با خدا و با جامعه و طبیعت موضوع توسعه است.

وقتی رابطه انسان با طبیعت مطرح است، موضوع علم اقتصاد شکل گرفته، و رابطه انسان با جامعه موضوع علوم اجتماعی، و رابطه انسان با خودش و با خدا، موضوع فرهنگ و رابطه انسان با دولت موضوع علم سیاست را شکل خواهد داد. در مورد رابطه انسان با خودش و با خدا نیز اشکالی به دلیل ابطال یا اثبات ناپذیر بودن چنین رابطه‌ای، مطرح است که با توجه به آثار و کارکردهای عینی این رابطه، آن اشکال طرد می‌شود.

دوستان معتقدند که موضوع توسعه باید رابطه‌ای نیز با تعریف ارائه شده از توسعه داشته باشد. در تعریف توسعه گفته شده بود که توسعه، تغییر و تحول و پوست انداختن از وضع موجود به سمت مطلوب است که برای طی این فرآیند، یکسری ارزش‌ها و بایدها و نبایدهایی حاکم است که باید بهترین استفاده نیز از امکانات به عمل آمده و رابطه‌ای نیز میان تعریف توسعه و موضوع توسعه حاصل شود، که اگر این سه نوع رابطه را هم در نظر بگیریم، منافاتی با تعریف ارائه شده ندارد.

راهبرد ^{پاس} به نظر می‌رسد مباحث یک گام انضمامی‌تر شده است. تعریف ارایه‌شده تا اندازه‌ای حال و هوای توتولوژیک داشت ولی بحث موضوع توسعه، مطلب را روشن‌تر می‌کند. هنگامی که در موضوع توسعه، رابطه با خدا هم مطرح است شهری مانند تهران به وجود نمی‌آید که معنویت‌زدا است. دستاورد بحث انجام شده تا کنون بسیار خوب بوده است، آقای دکتر کچویان.

دکتر حسین کچویان: به نظرم میان عامل توسعه و موضوع توسعه، تداخلی ایجاد شده است. من با توجه به مباحث میزگرد گذشته نظراتم را ادامه می‌دهم. بحث توسعه ابتدا در حوزه اقتصاد مطرح بوده است، اما توسعه ابتدا وارد حوزه سیاست شده و توسعه سیاسی مطرح شد، بعد وارد حوزه فرهنگ شده و توسعه فرهنگی مطرح گردید. در نظریات مربوط به دهه ۷۰ نیز توسعه انسانی و نیازهای اساسی که وجهه انسانی‌تری به مسأله می‌داد، مطرح شد که معتقد بود توسعه‌یافتگی مربوط به انسان توسعه‌یافته است. ولی برخی از این انواع توسعه، خیلی پیگیری نگردید؛ مانند توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی. در عمل دو اتفاق افتاد، اول این که گفته شد توسعه، فقط توسعه اقتصادی نیست و قلمروهای دیگری هم دارد، از جمله توسعه سیاسی ولی به اقتضاء شرایط آن روز، توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی پیگیری نشد. هرچند سخنانی گفته شد ولی تمام اقدامات در راستای توسعه اقتصادی بود.

دوم این که در مواردی هم که توسعه سیاسی و فرهنگی مطرح بود اساساً توسعه‌ای اقتصادی بوده و نزد همه افراد عالم نیز مراد از توسعه، توسعه اقتصادی بود، در مورد حوزه فرهنگ هم استدلال کردند که چون در حوزه اقتصادی می‌خواهیم دارای ویژگی‌های خاصی باشیم، باید حوزه فرهنگ را هم دچار تغییراتی در راستای اهداف اقتصادی کنیم. به عنوان مثال مطرح کردند که علت توسعه‌نیافتگی کشورهای عقب‌مانده نداشتن پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه بوده است و دین به عنوان مانع توسعه مطرح شد. یعنی فکر واقعی توسعه از ابتدا اقتصادی بود و تا آخر هم باقی ماند.

یکی از تحولاتی که در راستای توسعه مطرح شد و بسیار مخرب بود، بیان می‌کرد که دین، سنت و... مانع توسعه هستند و باید آن‌ها را تخریب کرد. متأسفانه در کشور ما هم سمینارهایی تحت عنوان دیانت و توسعه برگزار گردید که همین سخنان در آنجا نیز عیناً مطرح گردید.

راهبرد ^{پاس} اما غرب، توسعه سیاسی را در مقابل شرق مطرح کرد تا پادزهری در مقابل سوسیالیسم ایجاد کند تا مردم به سمت سوسیالیسم نروند. به محض فروپاشی بلوک شرق، آنها هم توسعه سیاسی را بوسیده و کنار نهادند. اصلاً آمریکایی‌ها از بحث‌های توسعه سیاسی برگشتند و سیاست را فقط مختص نخبگان دانستند...

دکتر کچویان: این امر دلایل متعددی دارد و یکی از دلایل مهم آن، همین نکته‌ای است که فرمودید، به علاوه اصل توسعه را هم «بد» مطرح کردند. توسعه از دل طرح مارشال و تحولات بعد از جنگ و در جریان نزاع شرق و غرب متولد گردید. نکته دیگر این که توسعه از دهه ۸۰ مرد، چون آمریکا هم به آن نیازی نداشت. الان آمریکایی‌ها هیچ نقشی در توسعه جهان ندارند. در کتابی عنوان شده بود که این توسعه چقدر بدبخت شده است و به کجا رسیده است؟ توسعه مفهوم بنیانی‌ای بود که می‌خواست جهان را به کمالاتی (در مفهوم خودش) برساند، الان به جایی رسیده است که راهپیمایی ضد فقر برگزار می‌شود.

حاصل توسعه این شده است که برای جلوگیری از مرگ کشورهای فقیر باید به آن‌ها کمک مالی کرد و یا بدهی‌های آن‌ها را بخشید. یعنی به همان دلایلی که توسعه ایجاد شد، به همان دلایل هم از بین رفت. کارکرد توسعه این بود که تمام ساختارهای سنتی جهان سوم را از بین ببرد که از بین برد و بعد هم که نزاع‌های بلوک شرق و بلوک غرب تمام شد، ضرورتی برای ادامه توسعه وجود نداشت. نظریه‌ای که اکنون کارکرد نظریه توسعه را پیگیری می‌کند، نظریه جهانی‌سازی است که عیناً همان مباحث را پیگیری می‌کند.

مهندس نبوی: اندیشمندان پست‌مدرن علاقمندند که اصطلاح «فرهنگ» را روی مباحث خویش گذاشته و از این واژه استفاده کنند. آنها عناوین توسعه فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی را بسیار به کار می‌برند ولی هنگامی که داخل این مباحث می‌شویم از فرهنگ خبری نیست، بلکه به دنبال برهم زدن و تغییر فرهنگ هستند. یا در بحث‌های توسعه سیاسی به تغییر ساختارها و روابط سیاسی می‌پردازند. در بحث‌های توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی، «اسم» تغییر یافته است و یا در مورد اخلاق که صحبت می‌کنند، در معنای مطلق که ما قبول داریم نیست، در عین حال که احتیاجی پدید آمده است ولی به تخریب اخلاق و ساختارها می‌پردازند و با این روش‌ها در صدد تخریب سنت‌ها هستند.

ولی به نظرم این نکته همه حرف نیست، تفاوتی که حاصل شده است این است که برای تمام کشورهای دنیا چنین نسخه‌ای نمی‌پسند که برای توسعه یافتگی باید ساختارهای سنتی را به هم ریخت، بلکه معتقدند باید بررسی کرد که هر جامعه چه سنت‌ها و روابط اجتماعی دارد. یعنی معتقدند نسخه واحد جهانی برای کشورهای مختلف نمی‌توان داد و باید فرهنگ‌ها و روابط اجتماعی را هم در نظر داشت.

پس شما معتقدید که با برگزاری ختم توسعه در دهه ۸۰، اینک با موجود زنده‌ای به نام توسعه مواجه نیستیم و توسعه صرفاً اهرمی در دست غرب بوده است که اهداف خود را با آن تحقق بخشیده و اکنون آهنگ دیگری به نام جهانی شدن را ساز می‌کند...

مهندس نبوی: اما اکنون مسأله‌ای به نام حکمرانی خوب مطرح است که در ادامه توسعه آن را مطرح می‌کنند، در عین حال که بحث حکمرانی خوب را مطرح می‌کنند نسخه‌های سابق را هم دیگر پیشنهاد نمی‌کنند ...

دکتر کچویان: اجازه بدهید اینطور عرض کنم که دهه هفتاد، دهه توسعه بود. تغییر زمان باعث نابودی دفعی کلمات و اصطلاحات نمی‌شود. زمان نیاز است تا اصطلاحات فراموش شود و ارتباطی به حکمرانی خوب هم ندارد. «گفتمان» مطلبی غیر از بود یا نبود چند کلمه است. گفتمان شکل خاص کلام و بیان است در منطق خاص خودش، هنگامی که ما به عنوان یک مسلمان، لفظ توسعه را به کار می‌بریم، گفتمان خودش را بازسازی کرده و اجزای خودش در کنار هم می‌چیند. نمی‌توان در این مفهوم فکر دینی مورد نظر را مطرح ساخت، چون از نظر دینی، حیات طیبه در زمان حضرت آدم (ع) هم ممکن بوده و ارتباطی به گذر تاریخ نداشته است.

سایر دوستان هم نظری غیر از این ندارند. اگر خرد ثابتی را در نظر بگیریم که تمام انبیاء منادی آن بوده‌اند، در آن زمان هم حیات طیبه ممکن بوده است.

دکتر کچویان: ولی حیات طیبه را به عنوان هدفی مطرح می‌کنند که باید به آن برسیم ...

دکتر علی اکبری: اگر دهه‌های اخیر و مباحث مطرح شده در آن را در نظر بگیریم، طبیعت زندگی بشر مستلزم مواردی مانند تکثیر جمعیت، تنوع در خواسته‌ها و نیازمندی‌ها، غریزه سلطه بر طبیعت و ... است که همیشه وجود داشته و این موارد قبل از شکل‌گیری نظریه‌های توسعه غربی نیز مطرح بوده است. حتی اگر معنای حل مسأله را هم در نظر بگیریم، باز هم بشر به دنبال حل این مشکلات بوده است. چیزی که ایجاد جاذبه می‌کند، جلوه‌های اغوایی و سوءاستفاده‌هایی که از توسعه شده است نمی‌باشد، بلکه نیازهای واقعی بشری است که باعث می‌شود انسان به این مباحث توجه کند. در حالت عادی و با توجه به محدودیت‌هایی که عالم دنیا دارد، انسان باید به حل مسایل معیشتی خویش پردازد، به نظر شما جای طرح این مباحث کجاست؟ اگر این مشکلات را تحت عنوان توسعه نبینیم، در کجا می‌توانیم آنها را بررسی کنیم؟ به علاوه آیاتی هم در قرآن مجید در مورد گذشته مطرح گردیده است، که ظاهر عبارت عنوان می‌کند که برخی از گذشتگان پیشرفته‌تر و توسعه یافته‌تر بوده‌اند که قرآن ما را تعجیز کرده و بیان می‌کند که نمی‌توانید مانند آنها باشید.

دکتر مبینی: در راستای موضوع بحث، من معتقدم که اگر موضوع توسعه انسان است، عامل توسعه هم انسان خواهد بود، باید بررسی کرد که ویژگی‌های انسان چیست؟ ویژگی‌های انسان در گفتمان جدید

براساس سیر تطور توسعه چیست؟ نگاه غرب که اکنون مبدع نظریه‌های توسعه است با شاخص‌ها و معیارهای خودش و ویژگی‌های انسانی که موضوع توجه است در نگاه یک جامعه دین‌سالار و دین‌مدار و دین‌محور چه تفاوت‌هایی دارد؟ شاخص‌های انسان در این نگاه کدام است و چه استفاده یا چه تعارضی می‌تواند با نگاه غربی داشته باشد؟

اگر موضوع را انسان بدانیم، آیا این موضوع در سرزمین هم دارای مفهوم است یا چنین موضوعی فرا سرزمینی است؟ اگر انسان در سرزمین مفهوم دارد، چه ویژگی‌هایی برای سرزمین باید در نظر داشت؟ تاریخ، فرهنگ، سنت با گفتمان‌های تاریخی یا سیر تطور تاریخی آن سرزمین است؟ یا ویژگی‌های دیگری هم می‌تواند مطرح باشد؟

آیا دستاورد یک نگاه سکولار، یک نگاه اومانیستی، یک نگاه لیبرالی، یک نگاه فردگرای کمیت‌اندیش، یک نگاه اجتماعی سوسیالیست اجتماعی، یک نگاه اتمیست اجتماعی و ذره ذره کردن انسان یا فردگرایی و... می‌تواند مبنایی برای سایر جوامع باشد یا خیر؟ اگر می‌تواند باشد چه کار باید بکند و اگر نمی‌تواند، باید پرسید چرا نمی‌تواند؟ اگر به این نکته رسیدیم که ما می‌توانیم در مورد موضوع توسعه نگاهی ویژه داشته باشیم، تعریف ما از انسان چه خواهد بود؟ شرایط و مقتضیاتی که هر دوره از حیات انسان در آن می‌بینیم چگونه است؟ اگر حیات طیبه در گذشته وجود داشته در آینده هم وجود خواهد داشت، آیا امروز هم وجود دارد یا خیر؟ آیا آن را نسبی در نظر می‌گیریم یا براساس مبانی و مکتبی آن را مطلق در نظر می‌گیریم؟ اگر نسبی است، در چه نسبت را چگونه باید تعریف کنیم؟

راهبرد اما آقای دکتر مبینی، آیا خود جنابعالی نظری در مورد موضوع توسعه دارید؟

دکتر مبینی: نگاهی که ما می‌توانیم در مورد توسعه داشته باشیم، نگاه انسان است. یعنی موضوع توسعه را انسان در نظر بگیریم. اگر انسان را به عنوان موضوع توسعه مطرح کردیم باید تعریف روشنی از انسان ارائه دهیم. اگر تعریف انسان را روشن ساختیم، باید مکان زیست و قلمرو زیست انسان را مشخص نماییم، سپس اولویت‌های زیستی را معلوم نموده و رابطه این اولویت با یکدیگر را هم باید معین کرد. اگر مجموعه‌ای این موارد انجام شد، باید سیر تطور مفهوم توسعه‌ای که در این موضوع می‌پردازد باید تعریف کرد. بدون امتداد گذشته و بدون نگاه به آینده، نمی‌توان الگویی از انسان تعریف کرد. منهای بررسی مقتضیات و شرایط زیست انسان هم نمی‌توان گفت او چه تعریفی می‌تواند داشته باشد.

دکتر عیوضی: معتقدم توسعه مانند سایر مفاهیم به خودی خود نه بد است و نه خوب. بدون نمود عینی در مورد این مفهوم نمی‌توان قضاوت کرد. چون مفهومی مانند انقلاب هم می‌تواند در جایی خوب یا بد

باشد. نظریه‌های توسعه به مفهوم غربی، بعد منفی این واژه است مانند نظریه تک‌خطی، نظریه وابستگی و... که از دل این رویکرد به دست آمده و آن را قبول نداریم. نکته دیگر این که توسعه پایان‌پذیر نیست، اشاره شد که جامعه دائماً متحول می‌شود و تغییر پیدا می‌کند، انسان باید با جامعه همراه و همگام باشد، و این کار، ضرورت مقوله‌ای به نام توسعه را ایجاب می‌کند، چون جامعه‌ای که ما در ۵۰ سال آینده خواهیم داشت، پیشرفت کرده است و انسان هم باید با آن پیشرفت کند. یک حد پایانی را نمی‌توان برای توسعه در نظر گرفت.

نکته دیگر هم این است که توسعه یک‌بعدی نداریم و روندهای توسعه شدت و ضعف دارد، در یک دهه توسعه اقتصادی در اولویت و به طور جدی مطرح بوده است، اما بعد بررسی شد که دولت رانتیر دستاورد یک حرکت توسعه‌ای بوده است. احساس شد که در جامعه‌ای که صرفاً توسعه اقتصادی اتفاق افتاده و توسعه سیاسی رعایت نشود، جامعه دچار انقلاب و زیر و رو شدن و تحول عظیمی می‌شود که حکومت پهلوی نمونه عینی این مطلب است. چرا حکومت پهلوی سقوط کرد؟ احتمال داشت که حکومت پهلوی بتواند به تلقی‌ای که از توسعه وجود داشت، جامه عمل بپوشاند، اما علت شکست آنها، خلأیی بود که در مفهوم توسعه لحاظ نشده بود. خلأ عینی و ملموسی به نام توسعه سیاسی، یعنی حکومت پهلوی می‌خواست جامعه از لحاظ اقتصادی رشد پیدا کند، ولی طبقه متوسط جدید و روشنفکر رشد و مشارکت نداشته باشد، توسعه اقتصادی وجود داشته باشد ولی تحزب‌گرایی در حزبی مانند رستاخیز خلاصه گردد. به نظر من باید مقوله توسعه را گسترده دیده و درجه اهمیت هر یک را با توجه به شرایط بسنجیم، چون در غرب جمهوری و نظام دموکراسی حاکم شده و مشکلات حل شده است، از اهمیت توسعه سیاسی کاسته می‌شود ولی برای کشور عقب‌مانده‌ای که دارای نظام استبدادی است، توسعه سیاسی در اولویت بالایی قرار دارد. چون در جوامع، فرآیندها متفاوت است. مثلاً در کشورهای توسعه‌یافته، شکاف‌های طبقاتی تعریف شده و معنی‌دار است و در جوامع عقب‌مانده، شکاف‌های طبقاتی معانی خاص خود را دارد. یعنی تمام مفاهیم، معانی بومی خود را دارند. مثلاً کشورهای عقب‌مانده و شکاف‌های طبقاتی معانی خاص و بومی خود را دارد. مثلاً کشورهای عقب‌مانده را کشورهای چندشکافه سیاسی می‌دانند؛ قومیت، فرقه‌گرایی و شکاف‌های نسلی نیز از معضلات توسعه محسوب می‌شوند. اما در کشورهای غربی یک شکاف کلان و کلی به نام سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری وجود دارد. تاکیدم این است که اجزا توسعه همچنان به قوت خودش باقی است و به هر نامی که نامیده شود، جامعه باید به جلو برود.

مهندس نبوی: بنده اینجا می‌توانم بگویم که توسعه در غرب با توسعه اقتصادی شروع شد ولی بعد متوجه شدند که توسعه نمی‌تواند محدود در توسعه اقتصادی باشد، فلذا توسعه سیاسی، فرهنگی و انسانی را مطرح کردند. اما این مباحث نتوانست خط سیر سرمایه‌داری را اصلاح کند و توسعه اقتصادی راه

خودش را دنبال کرد و اکنون این پدیده در قالب جهانی سازی کاملاً خودش را نشان داده و آمریکا علناً می گوید می خواهم فرهنگ، سیاست و روابط اقتصادی خودم را حاکم کنم و برای انجام این کار، لشکرکشی هم انجام می دهد.

خطری که آقای دکتر کچویان به خوبی مطرح کردند، وجود دارد و از همه ی قدرت سرمایه و قدرت نظامی شان استفاده می کنند که این روند را پیش ببرند. اکنون حاکمیت به دست تعدادی شرکت های چندملیتی افتاده که روابط را در سطح جهانی تعیین می کنند. اما توسعه ساحت های مختلفی دارد و تک ساحتی نیست. توسعه ساحت سیاست هم دارد که رابطه مردم با حکومت است. ساحت اجتماعی هم دارد که مربوط به رابطه انسان ها با یکدیگر است. ساحت فرهنگی و اقتصادی هم دارد، یعنی چندبعدی و جامع است. بحث موضوع توسعه را می توانیم در اینجا ببندیم ولی با این هشدار که در جامعه ما هم، علی رغم تحقق انقلاب اسلامی این خطر منتفی نیست که ذهنیت غالب افراد از توسعه این باشد که کارخانجات و کالاها و وسایل زندگی بیش تر شده و کم تر به روابط اجتماعی و روابط دولت - ملت و توسعه روابط انسان با خود یا خدا و طبیعت توجه می شود. البته خوشبختانه تحولات خوبی طی سالهای انقلاب صورت گرفته که نوعی حرکت اصلاحی نسبت به روندی بود که برای ادغام کشور ما در حرکت جهانی در حال پیگیری بود. حلقه های مخالف با آن روند در انتخابات شوراها، مجلس و ریاست جمهوری تکمیل شد.

می توان پذیرفت که پس ذهن کسانی که برای توسعه تلاش می کنند، بیش تر توسعه اقتصادی است و این هشدار است که ما باید به ساحت های مختلف توسعه فکر کنیم. اما اگر همین جمع بندی را پذیرفته و بخواهیم از این بحث خارج شویم، در مورد عامل توسعه می توان پرسید که عامل توسعه عمدتاً درونزا است یا برونزا هم می تواند باشد؟ در عامل اصلی توسعه، چه مقدار انسان نقش دارد؟ چه مقدار جامعه و چه مقدار حکومت نقش داشته و سهم هر کدام چند درصد است؟

دکتر علی اکبری: بنده اصل دغدغه آقای دکتر کچویان را تأیید می کنم. علت شک برانگیز بودن نظریه های توسعه بدین صورت هم تأیید می گردد که عموماً در آمریکا و توسط مراکز خاص به عنوان نسخه هایی از گفتمان آن زمان جهانی سازی برای کشورهای جهان سوم ارایه گردیده اند. اغراض پشت پرده چنین مباحثی، بحثی جداگانه و درست است اما اگر توسعه را در دوره اسلامی بررسی کنیم، در دوره بنی عباس توسعه به معنای واقعی اش اتفاق افتاده بود. اگر دوره بنی عباس را هم مشکوک بدانیم، هنگامی که پیامبر (ص) حکومت را در دست گرفت و یا وقتی که امیرالمومنین (ع) حکومت کوفه را پذیرفت، نظامات و مجموعه برنامه های به گونه ای تدوین شد که حقیقتاً [توسعه به وجود آمد] چنان که امیرالمومنین (ع) فرمودند ما کان فی الکوفه احد الا کان ناعماً همه از آب فرات سیراب شدند، همه نان

گندم خوردند، همه از مسکن برخوردار شدند. منظور ما از توسعه این است که فرد در زندگی، حداقل‌هایی را که طبیعت و آفرینش اجازه بهره‌مندی از آنها را می‌دهد داشته باشد.

در تایید نظر جناب آقای دکتر کچویان گفته شد که وارد بازی کلمات آنها نشویم. به جای این که به دام نظریات آنها بیافتیم، بررسی کنیم که ما به دنبال چه هستیم؟ تصریح قرآن کریم است که: «ضرب الله مثلاً قرية كانت امنة مطمئنة ياتونها رزقها رغداً من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون» (سوره نحل، آیه ۱۱۲)

این آیه به علت از دست رفتن توسعه اشاره داشته و در آیه دیگر می‌فرماید ان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماءً غداً (سوره نحل، آیه ۱۶). در نظام عالم هماهنگی با خواست الهی باعث همراهی همه موجودات با حیات انسانی است که کم‌تر هم بدان پرداخته شده است، این مورد که از نظریات مبنایی ما است، باید به خوبی تبیین شود.

هرچند شکل‌گیری توسعه، معلول مجموعه شرایط و عوامل مختلفی است که هر یک سهم ویژه‌ای دارند؛ مدیریت، منابع، تعامل، هوشمندی، حتی ژنتیک و محیط جغرافیایی و منابع طبیعی و قدرت نظامات سیاسی را هم از عوامل توسعه دانسته‌اند، و همه این موارد در جایگاه خویش نقشی درست دارند ولی توسعه واقعی که مد نظر ماست مجموعه‌ای از این علل و عوامل است که با آن پشتوانه‌ها و علل غیبی (پشتیبانی می‌شود). مانند شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران که در آن دل‌ها متحول شد و خدا عنایت ویژه‌ای به مردم کرد. روی این علل کار جدی علمی برای تدوین صورت نگرفته است. گاهی یک یا دو آیه قرآن باعث شکل‌گیری یک علم شده است ولی در این موارد آن قدر آیات متعدد داریم که با تسامح می‌توان در مورد بیان سنن سخن گفت یعنی نظامات، قواعد و قانون‌مندی‌های توسعه بشری مورد دقت قرار گرفته است. در علل انحطاط، بحث‌هایی انجام شده است ولی در مورد علل تعالی، ارتقاء و اعتلاء کم‌تر بحث و کنکاش علمی صورت پذیرفته است. یکی از مشکلات موجود، حتی پس از انقلاب نیز این بوده است که جنبه‌های سلبی و منهایت بیش‌تر مورد بررسی بوده است و جنبه‌های ایجابی مغفول واقع شده‌اند.

دکتر مبینی: من معتقدم که می‌توان عوامل توسعه را به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم کرد.

در میان عوامل درونی توسعه می‌توان به مواردی اشاره کرده و سؤالاتی پرسید؛

۱- فرهنگ و توسعه؛ فرهنگ توسعه چیست؟ آیا هر فرهنگی، فرهنگ توسعه است؟ و آیا هر

توسعه‌ای با هر فرهنگی سازگار است؟ ...

۲- مدیریت و توسعه؛ آیا هر شکلی از مدیریت می‌تواند توسعه‌آفرین باشد؟ آیا هر روندی از

توسعه با هر روندی از مدیریت سازگاری دارد؟

پس جنابعالی عوامل درونی توسعه را فرهنگ و مدیریت دانسته و خواهان بررسی روابط آن دو با توسعه هستید.

دکتر مبینی: این‌ها مراحل توسعه هستند. آیا در جامعه‌ای که در مرحله پیشرفته است با جامعه‌ای که در مرحله غیرپیشرفته است، این مراحل تأثیری در روند آتی توسعه دارند یا خیر؟ بحث بعدی موانع توسعه است که می‌تواند در ابعاد مختلف مطرح باشد، مانند اخلاق توسعه، که باید پرسید آیا هر جامعه‌ای با هر ویژگی‌ای می‌تواند توسعه پیدا کند یا اخلاق خاصی را برای توسعه نیاز دارد؟ در ادامه علاوه بر دو مورد فرهنگ و مدیریت از عوامل درونی توسعه می‌توان به این موارد هم اشاره داشت:

- ۳- دانش و توسعه؛ آیا توسعه به سطحی از دانش و علم نیازمند است یا خیر؟
- ۴- آیا توسعه به نوعی خودالقایی است؟ آیا توسعه خود القا است یا دگر القا یا ترکیبی از این دو است؟
- ۵- الگوی توسعه کدام است؟
- ۶- تاریخ و روند توسعه چگونه است؟
- ۷- آیا با هر بستری از سخت‌افزار و نرم‌افزار ولو این‌که انبوهی از سخت‌افزارها را داشته باشیم، می‌توانیم توسعه یافته باشیم؟ این موارد علل و عوامل پیش‌برنده هستند یا عقب‌برنده؟
- ۸- ظرفیت‌های مادی، معنوی، انسانی، طبیعی، کدامند و چگونه در توسعه نقش ایفا می‌کنند؟ چگونه باید نقش منفی آن‌ها را در صورت وجود، کاهش داد؟ مثلاً نفت که یک ظرفیت طبیعی برای کشور ما است، دارای نقش مثبت در توسعه است یا منفی؟ چگونه این مانع به عامل تبدیل می‌شود؟ سلسله مراحل نیازها را هم باید به عنوان عامل یا مانع بررسی کرد.
- ۹- ساختارها و نهادهای توسعه چگونه شکل می‌گیرند؟ براساس کدام برنامه و چه نهادی مورد نیاز است؟ به عنوان مثال در تکنولوژی، تکنولوژی نوظهور و تکنولوژی رشددهنده را رها کرده و در تکنولوژی رو به افول، R&d درست می‌کنیم. آیا این نهاد در چنین شرایطی کارکرد مناسب داشته و عامل توسعه می‌شود یا مانع توسعه؟

عوامل بعدی عبارتند از، دولت و توسعه، فرد و توسعه و جامعه و توسعه. روابط دولت، جامعه و فرد را با توسعه باید به دست آورد. تکنولوژی و توسعه هم عامل درون‌زای دیگری است که باید مورد بررسی قرار داد. اگر تکنولوژی ثروت‌آفرین، ارتباط‌دهنده و سرعت‌دهنده است چه نقشی در توسعه دارد؟ آیا منهای تکنولوژی می‌توان توسعه داشت؟ سطح تکنولوژی با سطح توسعه چه نسبتی دارد؟ عده‌ای معتقدند

سطح توسعه جامعه را از سطح تکنولوژی آن می‌توان سنجید. آیا این کلام درست است؟ در مورد عوامل برون‌زای توسعه، روابط توسعه ملی با توسعه فراملی، در صورت داشتن همسایگانی توسعه یافته یا آیا به علت وجود قومیت‌های مختلف داخلی با چنین کشورهایی به تعارض خواهیم رسید یا توسعه؟ روش‌های تعامل توسعه با سطح فراملی چگونه است؟ آیا توسعه ملی با فراملی تعامل دارد و بسترهای مشترکی میان آنها وجود دارد یا خیر؟

آیا در بستر تقلید، توسعه‌ای شکل خواهد گرفت؟ موقعیت ژئوپلیتیک و توسعه را باید در نظر داشت. زندگی در یک گذرگاه جهانی بسیار متفاوت از زندگی در بن‌بست خواهد بود. ژئوپلیتیک در امنیت هم تاثیر دارد. منابع مشترک هم با کشورهای هم‌جوار در توسعه نقش دارد. این منابع مشترک را می‌توان طبیعی، انسانی و فرهنگی دانست. عامل برون‌زای دیگر تقسیم کار جهانی توسعه است. دیگران چون مدیریت تاثیر گذار دارند، تقسیم‌کاری را انجام داده‌اند، آیا جدای از آن تقسیم کار به توسعه‌یافتگی خواهیم رسید؟ آیا می‌توان این تقسیم را پذیرفت؟ نپذیرفتن آن چه شرایطی را ایجاد می‌کند؟

عامل بعدی ناظر به نقش قدرت، روابط با سایرین و توسعه است. این‌ها چه نسبتی با هم دارند؟ آیا می‌توان توسعه‌ای منهای نقش قدرت داشته باشیم؟ آیا توسعه را معطوف به قدرت می‌کنیم؟ آیا توسعه را معطوف به همبستگی می‌کنیم یا وابستگی؟ کجا تعارض است و کجا تعامل؟

مهندس نبوی: یکی از عوامل مهم، روابط است که با توجه به نوع خلقت خدا و این که در قرآن در مورد اقوام مختلف صحبت از لتعارفوا (سوره حجرات آیه ۱۳) شده است و این مطلب نشان از اهمیت روابط دارد. گاهی روابط در جنگ‌ها ایجاد می‌شود که از همه‌ی روابط شدیدتر است. اگر به عامل درون‌زا فکر کنیم، مسأله فکر و اندیشه و اعتقاد و روشنفکرانی که در مقام پیاده کردن آن تفکر برمی‌آید، هم عامل توسعه هستند و هم عامل عقب‌ماندگی، روشنفکران غرب زده مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی در روابط بوده‌اند. و روشنفکران شیعی مهم‌ترین عاملی پیشرفت از دوران مشروطه تا انقلاب اسلامی و بعد از آن بوده‌اند.

دکتر کچویان: توسعه، کلیت جامعه را در بر گرفته و از این منظر بحث وارد فلسفه‌های تاریخ خواهد شد. نگاه معرفتی در انجام کارهای کوچک متفاوت از نگاه معرفتی در انجام کارهای بزرگ و فراگیر خواهد بود. طرح‌های توسعه به دنبال برنامه‌های بزرگ و دامنه‌دار بودند و به دنبال ساختن جامعه‌ای دیگر. دغدغه آنها صرفاً این نیست که فقر را برطرف کنند. هنگامی که توسعه کار خود را شروع کرد، باطنش به مرور مشخص شد. در بدو امر اگر کسی انتقاد می‌کرد که توسعه قصد دارد با این طرح‌ها تمام جامعه را به هم بریزد، از او پذیرفته نبود و در جوابش گفته می‌شد آیا شما با کارخانه مخالفید؟ آیا با سرمایه‌گذاری و تکنولوژی مخالفید؟

کم کم که توسعه پیش رفت، گفته شد که تحول اقتصادی مستلزم تحول سیاسی است، تحول سیاسی مستلزم تحول اجتماعی است، و... نهایتاً توسعه تبدیل به توسعه‌ای همه‌جانبه شد و این اقدام به معنای تاریخ‌سازی. یعنی بحث مطرح در توسعه «اداره اندیشیده شده تاریخ» و جامعه است. اما این طرح‌ها شکست خورده است و حداقل این که نسبتی با فکر دینی ندارد. هرچند فکر دینی برای انسان و اعمال او شایسته است و نقش او را در تاریخ و جامعه می‌پذیرد ولی کلیت تاریخ و جامعه و همه بسترهای این دو به دست انسان سپرده نشده است. این مطالب مقدمه‌ای است برای توجه به این نکته که توسعه اقدامی کوچک و خرد نیست. توسعه واقعاً به دنبال تاریخ‌سازی، جامعه‌سازی و تعیین مسیر تاریخ بوده است.

در این بحث سؤالی از ابتدا مطرح بوده است که چون جوابی نداشت، به مرور منتفی و فراموش شد. سؤال این بود که چه اتفاقی می‌افتد که جوامع عوض می‌شوند؟ گو این که حتی میل به تغییر هم در اختیار انسان نیست. انسان در سطوحی مجبور است، کما این که در بحث جبر و اختیار هم مطرح است که ما مختاریم ولی مجبور به اختیار هستیم و مبادی دست ما نیست. در قبول اختیار، اضطراب داشته و مجبور به اختیار هستیم. ولی در اعمال بعدی اختیار داریم. نفس ایجاد میل به تغییر هم در اختیار ما نیست. یکی از پیش شرط‌های توسعه به اعتقاد برخی، پیدایش انگیزه برای پیشرفت است که به عنوان یکی از علل و عوامل مهم مطرح است. چگونه چنین انگیزه‌ای به وجود می‌آید؟ از منظر فلسفه تاریخ یک جامعه چگونه تغییر می‌کند؟ در حالی که میل به تغییر ذاتی انسان نیست و بشر صدها و بلکه هزاران سال در کوه‌ها و جنگل‌ها می‌زیسته و هیچ تغییری هم نمی‌کرده است. حال چه اتفاقی می‌افتد که ناگهان وارد سیر تغییر می‌شود؟

در تفکر غرب ادعا این است که انسان عامل تحولات تاریخی است و به صورت خود بنیان و درون‌زا این تحولات را ایجاد می‌کند ولی تصور من این است که فکر دینی این مطلب را نمی‌پذیرد. آیاتی مانند *ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم* (سوره انفال، آیه ۵۳) هم در جای خویش مطرح است و دین برای انسان، شان قابل شده است ولی تاریخ‌سازی و تدبیر تاریخ بحثی کلان است که به تدبیر کلیت عالم مربوط است. آیا همانطور که در فکر تجدد مطرح است خداوند تقدیر عالم را به دست ما سپرده است. پاسخ فکر توسعه به این سؤال مثبت است و ریشه این فکر معتقد است خداوند تقدیر عالم را به دست ما سپرده است.

در تاریخ دوره‌ای به نام دوره محوری تاریخ مطرح است که یاسپرز آن را مطرح می‌کند و مربوط به دوره‌ای است که زرتشت و ارسطو و سقراط و... ظاهر شده‌اند. چطور شد که ناگهان عالم متحول شد و تمدن‌ها و امپراطوری‌های بزرگ و ساختارهای اجتماعی جدید شکل گرفت؟ آیا این تغییر در اختیار بشر بود و خودش این کار را انجام داد؟ آیا با توجه به گستره تحولات بشری توانست این کار را انجام داده

باشد؟ اگر انسان می‌خواست خودش این کار را انجام دهد آیا توان آن را داشت؟ چه شد که غرب تحول پیدا کرد؟

علی‌رغم میل از این عبارت استفاده می‌کنم که یکی از طبیعی‌ترین اشکال توسعه، خود غرب است که بدون این که خودش بخواهد در این مسیر قرار گرفته است و خود غرب نیز نتوانست تحلیل کند که چه علل و عواملی غرب را در این مسیر قرار داد و بعد از ۵ و ۶ قرن سکون، تغییری این چنینی به وجود آمد.

راهبرد یاس با توجه به این که تقدیر عالم در اختیار ما نیست و معتقدیم که کل یوم هو فی شان، (سوره الرحمن، آیه ۲۹) آیا جایی برای متعرض بحث توسعه و برنامه‌ریزی شدن برای جامعه اسلامی خواهد بود؟

دکتر کچویان: مقدمه ذکر شده چنین نتیجه‌ای را به دست نمی‌دهد. من در مقام تبیین بنیان‌های فکری توسعه هستم نه این که در دنیا باید کار و حل مشکل کرد. بحث از این است که با چه فکری باید با این مشکل و فکر و دردسرهای ساخته شده مواجهه کرد.

راهبرد یاس ما در فکر دینی معتقد نیستیم که انسان به صورت درون‌زا عامل اصلی تحول در تاریخ است و نقش اصلی را بر عهده دارد و همه این‌ها را سنت و اراده حق می‌دانیم. آیا نپذیرفتن این مبنا در تفکر غرب به این معناست که باید از توسعه چشم‌پوشیم؟ در واقع نتیجه سخن حضرت‌عالی این است که غرب چون انسان را عامل اصلی توسعه می‌داند، ما هم اگر بخواهیم به دنبال توسعه حرکت کنیم باید بپذیریم که انسان به صورت درون‌زا عامل اصلی تحول است.

دکتر کچویان: خیر، معتقدم که در وضعیت‌های تاریخی، نتیجه را ما مشخص نخواهیم کرد. تنها توسعه ممکن در جهان نیز توسعه غربی بوده و تاریخ هم همین را نشان می‌دهد. یعنی غربی‌ها طرح‌های توسعه را مطرح کردند و حاصل تمام طرح‌های توسعه عوض شدن ما بود.

راهبرد یاس پس لطفاً نتیجه‌ای که از مقدمه کلامتان حاصل می‌شود را بیان بفرمایید.

دکتر کچویان: مقدمه مورد نظر من این است که توسعه را به دو صورت می‌توان نگاه کرد. یک نگاه که متداول است نگاه جزئی به توسعه است. گو این که بحث از ساختن یک ساختمان باشد یا یک طرح و پروژه کوچک. ولی نگاه دیگر به توسعه، داشتن دیدی کلان‌تر است که توسعه تحولات بزرگی را رقم

می‌زند. در چنین نگاهی، نزاعی مطرح می‌شود که هنوز هم حل و فصل نشده است. در نهایت به این نتیجه رسیدند که توسعه اجزاء مختلف دارد. زمانی که دیدگاه مارکسیستی وجود داشت، اقتصاد در کانون قرار می‌گرفت و بیان می‌شد که علت و عامل توسعه در اقتصاد قرار دارد، و مجموعه مکاتبی در اقتصاد تعریف شد و عقلانیت جدید برای اولین بار در حوزه اقتصاد شکل گرفت، روابط مبادلات جدید، فرهنگ جدید و... در حوزه اقتصاد شکل گرفته و موتور تحولات بعدی شد. الآن نظریه‌ها به همان ابهامی رسیده‌اند که زمانی در نظریه شخصیت پلویاناف مطرح می‌شد و به مشکل مرغ و تخم مرغ برخوردند که کدام یک عامل دیگری بوده است؟

به این نتیجه رسیدند که این طور نبوده است که تحول غرب از یک جا شروع شود، بلکه از همه جا شروع شده است. پیدایی دولت مطلقه، نهضت اصلاح دینی، یا کارهایی که روستا یا بیکر از قرن یازدهم و دوازدهم شروع کردند، همگی با هم حرکت می‌کردند و این به معنای «عدم امکان‌پذیری توسعه» است.

راهبرد یعنی جامعه و تاریخ را مهندسی نمی‌کرده‌اند.

دکتر کچویان: بله، اصلاً مشخص نیست این جریان از کجا شروع شده است که تمامیت جامعه دچار تحول می‌شود.

راهبرد اگر قایل به توسعه شویم، باید تاریخیت را بپذیریم؟

دکتر کچویان: خیر؛ الآن تاریخیت را نمی‌پذیرند وقتی در معنای درست قضایا تامل می‌شود، این طور نیست که غرب ایجادکننده اصلی توسعه بوده باشد و اصلاً طراحی شده و اندیشیده شده نبوده است به علاوه نمی‌توانسته طراحی شده باشد.

در وضعیتی که الآن قرار داریم، توسعه شبیه ساختن یک خانه است. اگر بخواهیم وارد تطورات توسعه شویم، در مراحل ابتدایی علی‌رغم این که لیبرال بودند، مارکسیستی فکر می‌کردند و حوزه اقتصاد را حوزه امور تعیین کننده می‌دانستند و حوزه‌های فیزیکی و سخت‌افزاری اقتصاد را مد نظر داشتند مانند تکنولوژی که معتقد بودند اگر تکنولوژی درست شود، بقیه مواد هم درست می‌شود. کم‌کم متوجه شدند که فرهنگ هم مطرح است.

هرقدر در مورد نظریه‌های توسعه فکر می‌کنم، تصویر روشنی از علل و عوامل توسعه به چشم نمی‌خورد. انواع اقوال و حرف‌ها مطرح است و در عمل هم تجربه‌های زیادی وجود دارد و نهایتاً هم وضعیت توسعه

به اوضاع فعلی یعنی اداره بخشی از جامعه به نام اقتصاد براساس برخی از طرح‌های اقتصادی تبدیل شده است. حاصل آن هم تطبیق ما با ساختارهای موجود است. یعنی در اول و آخر توسعه چیزی نهفته نیست. اما آن چیزی که در واقع «عمل» کرده مجموعه فرآیندهای تاریخی بوده است که با آزاد شدن جهان ایجاد شده است. در جهان غیر غربی نمی‌توان نام توسعه را استفاده کرد ولی تخریب بنیان‌های سابق انجام شده است ولی بالاخره کارخانه و تأسیساتی هم ساخته شده است که در واقع و در مقام حاصل این (فرآیند) بوده است که غرب در ابتدا از طریق هجوم نظامی، اولین پایگاه‌ها را در میان کشورها ایجاد کرده و حضور و تماس مردم با این افراد و آشنایی با دیدگاه‌ها و فکرهای تازه، علایق و روابط نو زمینه‌ساز تغییر ساختارهای دنیا شد. با تغییر ساختارهای دنیا و تثبیت آن‌ها، ساختارهای جدید، عالم را به هم ریخت. کاری که در جریان توسعه انجام می‌دهیم چیست؟ بزرگ‌ترین کاری که ما در جریان توسعه می‌توانیم انجام دهیم این است که در جریانی که ما را تحت تاثیر قرار داده است، دخالت‌ها و تصرف‌هایی انجام دهیم که البته هیچ‌جا هم موفق به این کار نشده‌اند، مگر مواردی معدودی مانند چین و مالزی. هر جا که توانسته‌اند خودشان را با این جریان‌های تاریخی عظیم تطبیق داده و روی آن سوار شوند و هدایتش را در دست بگیرند، موفق بوده‌اند. البته این کشورها در مقاطع مختلف، انواع تکنیک‌ها را تجربه کرده‌اند.

بیش از آن که به طراحی‌ها بیانديشم، به شرایط تاریخی معتقدم. واقعاً نمی‌دانم نقش این عوامل در این میان چیست؟ در هر موردی با توجه به مصداق، علل و عوامل تفاوت خواهد کرد. مثلاً شاید در مورد هند و مالزی ساختارهایی که انگلیس ایجاد کرده بود می‌تواند مداخلت تامی داشته باشد و یا ژاپنی‌ها حساسیت بسیار زیادی در مورد علم و تکنولوژی داشته‌اند. در واقع اصل قضیه تحول تاریخی‌ای است که در غرب رخ داده و در صورت وجود یک تحول تاریخی یا حاشیه‌نشین باید بود یا سوار موج آن شده و به جلو می‌رویم ولی نمی‌توان آن را به جای دیگری برد. باید توجه داشت که این ما نیستیم که شرایط تاریخی جدیدی را رقم می‌زنیم.

ماهنامه با توجه به بحث آقای دکتر کچویان، در حال حاضر با مدرنیته به عنوان حادثه‌ای عظیم که نمی‌توان گفت کدام عامل ایجادش کرد روبه‌رو هستیم، که برخی از آن تعبیر به حادثه غربی شدن می‌کنند. این جریان پیش آمد و حادثه‌ای به نام مهندسی توسعه نیز به وقوع پیوست. این جریان تاریخی در دل خویش رویدادهایی را هم به همراه آورد. اگر از آن موج کناره‌گیری کنیم، حاشیه نشینیم و اگر زرتنگ باشیم می‌توانیم از مزایای آن موج بهره ببریم ولی خود نمی‌توانیم یک حادثه و موج ایجاد کنیم. در نتیجه خیلی نمی‌توان از عامل توسعه صحبت کرد ...

دکتر کچویان: اگر اجازه بفرمایید، نکته‌ای را اصلاح کنم. من معتقد نیستم که ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. یک تغییر تاریخی شروع شده است و غرب به انتها رسیده است، به همین دلیل است که معتقدم این گفتمان را باید دور ریخت، و تقدیر تاریخی جدیدی شروع شده و در حال شکل‌گیری است و ما باید طرح خود را داشته باشیم.

راهبرد به این ترتیب آقای دکتر کچویان از حوالت تاریخی جدیدی صحبت می‌کند که امیدوارم در فرصتی مناسب توضیح بیش‌تری در این مورد بشنویم. آقای دکتر عیوضلو.

دکتر عیوضلو: برای این که تصویر روشنی از توسعه داشته باشیم، ابتدا تعریفی از مایکل تودارو را در مورد توسعه ذکر می‌کنم: «توسعه جریانی است چندبعدی که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است. توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازها متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است سوق یابد». این تعریف چارچوبی را ارائه می‌کند که می‌تواند با نظریات ما هم همراه باشد. زمینه‌ها و خواسته‌ها دو عامل مهم در توسعه هستند. زمینه‌ها به تعبیر اقتصادی همان سرمایه‌ها هستند. زمینه‌هایی که می‌توانند یک جریان توسعه را شکل بدهند. سرمایه لزوماً منبع اولیه نیست، بلکه ترکیب منابع طبیعی و نیروهای انسانی است. مصطلح سرمایه‌ها از دیدگاه اقتصادی، همان سرمایه‌های فیزیکی و مالی است، ولی در ادبیات اخیر، خصوصاً از سال ۱۹۵۰ به بعد بحث سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی هم مطرح شده است که می‌تواند بسیاری از این خلأها را پر کند. سرمایه انسانی به معنای آموخته‌ها، ظرفیت‌ها و مهارت‌های نیروی انسانی است که باعث تخصیص بهتر منابع می‌شود و رضایتمندی از تخصیص‌ها را افزایش می‌دهد. سرمایه اجتماعی اندوخته‌ها، تجارب، باورها و فرهنگ ملی است که موجب انسجام ملی و شرط تعادل و پایداری سیستم اجتماعی است. یک جنبه از این که چنین تحولی رخ بدهد، به سرمایه‌ها برمی‌گردد که باید هم از جنبه فیزیکی و هم از جنبه مالی اندوخته شود. اگر سرمایه مالی در اقتصادی شکل نگیرد، رشد اقتصادی تحقق پیدا نمی‌کند. حتی اگر از منابع نفتی هم استفاده شود رشد اقتصادی به وجود نخواهد آمد ولی بیش از همه توجه به سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی مهم است.

علاوه بر این‌ها باور و خواست هم مهم است که از این موارد می‌توان به الگوی تغییر نام برد که به الگویی جامع که قابلیت تغییر و تحول را ایجاد کند نیاز است. این نکات به عنوان مقدمه ارایه گردید. اما چون این بحث به عنوان تحول مطرح شد، می‌توان بعضی از بحث‌های علمی تغییر و تحول را دسته‌بندی کرد.

۱- یک نگرش مارکسیستی به تحول تاریخی وجود دارد که عمده‌ترین بحث مارکس این نیست که اقتصاد زیربنا باشد، بلکه عامل تحول را تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی می‌داند. این کلام به یک معنی می‌تواند تکنولوژی را هم تبیین نماید. این بحث می‌تواند فناوری‌های جدید را هم شامل شود. مثلاً رایانه روابط تولید را بر هم می‌زند و تضادی که میان روابط تولید و ابزار تولید وجود دارد یک «وجه تولید» ایجاد خواهد کرد؛ مانند وجه تولید آسیایی، وجه تولید اروپایی و... این روابط تولیدی هستند که روابط اجتماعی را شکل می‌دهند. روابط اجتماعی نیز روابط سیاسی و رابطه با حاکمیت را شکل می‌دهند. این نگاه، نگرش مادی به تاریخ است که تحول را بیش‌تر در نیروهای تولیدی می‌بیند.

۲- نگرش سرمایه‌داری هم می‌توان به این مسأله داشت که تغییرات تقاضاها و نیازها، مبنای قرار می‌گیرد که انسان محور بوده و می‌توان گفت این خواسته‌های انسان‌هاست که تحول تاریخی را ایجاد می‌کند که با ادبیات علم اقتصاد هم هماهنگی دارد در این نگاه نیازها و تقاضاها تغییر می‌کند و بر این اساس تولید شکل می‌گیرد. تولیدکننده به دنبال نیازهای جدید است و برای این نیاز جدید تولید و خدمات را شکل می‌دهد. وقتی که تولید انجام می‌شود، این تولید می‌بایستی در فرآیند مبادله قرار بگیرد که اعمال مبادله نامیده می‌شود و با رسیدن موارد تولید شده به متقاضی، نیاز او برطرف شده و ایجاد مطلوبیت می‌کند.

راهبرد آیا در سرمایه‌داری بحث روبنا و زیربنا مطرح است یا خیر؟

دکتر عیوضلو: بیش‌تر بحث نیاز و خواسته‌های انسان مطرح است. در اینجا حاکمیت با مصرف‌کننده است. در سیاست هم همین‌طور است که رأی و خواسته‌های افراد، مبنای است. براساس نگرش اسلام می‌توان حق‌مداری را عامل تحول دانست. بدین معنی که جهان حقیقتی دارد و جهان‌بینی الهی به دنبال شناخت این حقیقت است. ما باید این سیستم را بشناسیم که از آن به عنوان تکوین یاد می‌کنیم.

چیزی که اسلام یا حق‌مداری عنوان می‌کند این است که عالم تشریح با عالم تکوین تطبیق پیدا کند. یعنی زیربنای تشریح، تکوین است. اصول تکوینی مانند ربوبیت و مالکیت خداوند، زیربنای نظام تشریحی ما

است. مهم‌ترین نکته از دیدگاه اسلامی این است که نظام تشریح با نظام تکوین مطابقت پیدا کند و بر آن مبنی روابط اجتماعی براساس تطبیق نظام تشریح با نظام تکوین شکل می‌گیرد که مستلزم تحول روابط انسان‌ها بوده که می‌بایست حرکات و سکنات انسان را با نظام تکوین تطبیق پیدا کند. بنابراین انگیزه را هم از دیدگاه اسلامی «میل به پایداری و خلود» می‌توان دانست، یک آدم مسلمان می‌خواهد پایدار و جاودان بماند. جاودانگی هم به این است که بتوانیم خود را با عالم تکوین که خداوند مدبر آن است هماهنگ کنیم و حقیقت را بهتر بشناسیم و میل به خلود و پایداری را مبنای یک حرکت اسلامی قرار دهیم.

راهبرد پس عامل را تلاش برای انطباق نظام تشریح با نظام تکوین می‌داند که در نتیجه عامل، ایدئولوژیک و دینی است.

دکتر عیوضلو: بله، ولی ایدئولوژی مبتنی بر تکوین. این تغییر باید مبتنی بر حقیقت باشد.

راهبرد یعنی دین حنیف.

دکتر عیوضلو: این آیه که *ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم* نیز همین مطلب را می‌گوید. ولی این تغییر باید مبتنی بر حقیقت باشد. می‌توان این نکته را مبنای قرار داده و در بحث‌های بعدی هم به آن استناد کرد.

مثلاً در حوزه تشریح گفته می‌شود که «اکل مال به باطل» حرام است. مبنای کل حرمت‌ها هم در حوزه اقتصادی همین اکل مال به باطل است. چون باطل، حق نیست.

باید مبنایی حقیقی داشته باشد که این مبنای تطبیق عالم تشریح با عالم تکوین می‌دانم. بر این مبنای نکته مهم در تحولات تأکید روی سرمایه‌های فیزیکی مالی، انسانی و اجتماعی است که برای تحول لازم است. در میان ملتی که این سرمایه‌ها را نداشته باشد، اصلاً تحولی رخ نمی‌دهد. البته الگوی تغییر هم لازم است که در واقع باز همان تطبیق نظام تشریح با نام تکوین است، که امکان پایداری و تعادل پایدار و به تعبیر اقتصادی توسعه پایدار ایجاد می‌کند.

راهبرد آقای دکتر کچویان معتقدند که چیزی تحت عنوان مدرنیته، توسعه را زاده است، اکنون حوالت تاریخی توسعه هم به پایان رسیده و تقدیر نوینی در عالم در حال شکل‌گیری است که نقش گفتمان دین را هم باید با توجه به این حوالت نو تعیین نمود. بنابراین از دیدگاه آقای دکتر کچویان نمی‌توان عواملی را مهندسی کرده و توسعه را فراز آورد. جناب آقای دکتر عیوضلو هم

از عوامل توسعه کلاسیک سخن گفتند که قبلاً مالی - فیزیکی بوده و بعد انسانی - اجتماعی هم بدان افزوده شد، با توجه به این زمینه‌ها و با مروری بر تفکر مارکسیسم و سرمایه‌داری، نهایتاً این گزینه فرا رسید که می‌توانیم از حق‌مداری صحبت کنیم که در گفتمان دینی مطرح است. با این مقدمه، عامل توسعه چیزی به نام دین حنیف است که می‌کوشد عالم تشریح را بر عالم تکوین انطباق دهد. با این تذکر که بحث آقای دکتر عیوضلو با بحث آقای دکتر کچویان مانعة الجمع نیست. آقای دکتر عیوضی.

دکتر کچویان: البته اضافه کنم که فکر دینی هم اجازه مهندسی اجتماعی تاریخی را نمی‌دهد، بلکه انجام کارهای روزمره و حل مشکلات را مد نظر دارد.

دکتر عیوضی: بنده در این بحث، توسعه را نظم منطقی و قانون‌مند رشد و پیشرفت می‌دانم. یعنی رشد و پیشرفتی که در قالب نظم و قانون و انجام منطقی راهی را طی می‌کند. رشد و پیشرفت را هم حرکت رو به جلو می‌دانم. وضعیت خوب‌تر نسبت به وضعیت خوب و وضعیت خوب نسبت به وضعیت بد را پیشرفت می‌دانم و در این معنی نمی‌توان گفت توسعه به آخر خط رسیده است.

تغییری که مثبت باشد پیشرفت است. کما این که روایت هم می‌فرماید *من اعتدل یوماه فهو مغبون* (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱، ح ۵۸۳۳) یعنی هرکسی که دو روز او برابر باشد مغبون و زیان‌کار است. بحث دیگر این است که دو تلقی از توسعه می‌توانیم داشته باشیم؛ یکی تلقی عام و دیگری تلقی خاص که در هر یک به صورت جداگانه باید عامل توسعه را شناخت.

اگر تلقی خاص باشد، یعنی توسعه‌ای که به عنوان مثال در مارکسیسم مطرح است و... طبیعتاً علل و عوامل مشخص خود را دارد که بر سایر موارد غالب شده است. اما اگر توسعه را فراگیر دانسته و آن را محدود به زمان و مکان ندانیم، عوامل دیگری دست به دست هم می‌دهند که باید آن‌ها را معرفی کرد. نکته دیگر این است که باید ببینیم انتظار ما از توسعه چیست؟ بدون تبیین این مقدمات بحث از علل و عوامل توسعه، تاریک و مشکل خواهد بود. نکته دیگر این که بنده عامل توسعه را از جنس موضوع توسعه می‌دانم. اگر موضوع توسعه را انسان بما هو فرد و جامعه در نظر بگیریم، دو دسته از علل توسعه خودنمایی خواهد کرد.

۱- علل درونی: که به انسان و تعریف ما از انسان و ویژگی‌های او برمی‌گردد.

۲- علل بیرونی: که عبارت از جامعه است با تمام مختصاتش که سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... را در بر می‌گیرد.

بر این اساس برای معرفی عامل توسعه به دو شکل می‌توان نگاه کرد: ۱- علل و عواملی که در توسعه به مفهوم خاص قرار دارد. مانند علل توسعه در اسلام که اشاره به مفهومی خاص از توسعه دارد.

۲- علل و عواملی که در توسعه به مفهوم عامش مطرح خواهد بود.

ضمناً توسعه دو دسته علل دارد:

۱- علل مشترک که محل اختلاف و نزاع است. که مابه‌الاشتراک تمام تلقی‌هایی است که از توسعه در مکاتب مختلف وجود دارد، که بدانجا می‌رسد که آنچه که اسلامی عامل توسعه می‌داند، مارکسیست یا تفکر لیبرالیستی هم عامل توسعه می‌داند.

۲- علل غیرمشترک که رودرروی یکدیگر قرار دارند؛ مانند دین‌ستیزی و دین‌زدایی که یک علت توسعه در لیبرالیسم یا مارکسیسم است اما در تفکر اسلامی خود دین اساس و پایه توسعه تلقی می‌شود. یکسان دیدن همه علل می‌تواند باعث اختلاف و گمراهی باشد.

علل و عواملی را فهرست‌وار عرض می‌کنم که مبنا قرار گرفتن این موارد می‌تواند در رسیدن به چارچوب‌های نظری مشترک کمک کند.

عوامل موثر در توسعه برون‌زا:

- ۱- علوم انسانی ضعیف،
 - ۲- فقدان سابقه تاریخی و تمدنی،
 - ۳- برخورداری از فرهنگی همساز با فرهنگ و سنت یهودی - مسیحی کشورهای توسعه یافته،
 - ۴- جمعیت زیاد، مواد خام و اولیه فراوان و ناتوانی در حل مشکلات روزمره،
 - ۵- نظام سیاسی غیرمردمی و ساختار قدرت انتصابی،
 - ۶- حاکمیت ناتوان، ضعف پرستیژ و اعتبار بین‌المللی و نظام متصل بین‌المللی،
 - ۷- نگرش غیرتاریخی حاکمان، ثروت زیاد و فقدان نگاه و برنامه بلندمدت (آینده‌نگری)،
 - ۸- نظام سیاسی بسته، ضعف برقراری ارتباط با جهان پیرامون، نخبگان برج عاج‌نشین و برنامه‌ریزان تکنوکرات،
 - ۹- شکست در جنگ و اجبار در اجرای برنامه‌های فاتحان،
 - ۱۰- امکانات محوری در اندیشه و تحلیل و عمل، خودباختگی، رکود تفکر و اندیشه‌ورزی، بی‌توجهی به خلاقیت و ابتکار و نفی امکانی دیگر (یعنی نفی توسعه‌ای دیگر)،
 - ۱۱- دولت محوری در برنامه‌ریزی و مصرف‌گرایی در تحلیل وضعیت‌ها،
 - ۱۲- غفلت از نابرابری‌ها و توجیه آن‌ها.
- عوامل موثر در توسعه درون‌زا:

- ۱- علوم انسانی قوی و بومی،
- ۲- برخورداری از سابقه تاریخی و تمدنی،
- ۳- تبیین فرهنگی با فرهنگ و سنت یهودی - مسیحی کشورهای توسعه یافته،
- ۴- توانایی حل مشکلات روزمره به همراه توانایی بهره‌برداری از مختصات وضع موجود به نفع کشور و مصالح ملی،
- ۵- نظام سیاسی مردمی و ساختار قدرت انتخابی،
- ۶- حاکمیت حساس به استقلال و پرستیژ و اعتبار بین‌المللی در فضای غیرمتصلب در نظام بین‌الملل،
- ۷- نگرش تاریخی حاکمان، ثروت زیاد به همراه نگاه و برنامه بلند مدت (آینده نگری)،
- ۸- نظام سیاسی منعطف، ارتباطات سهل و آسان با جهان پیرامون و جایگزینی «شناخت از نزدیک» به جای «جهل و بیگانگی از راه دور»، نخبگانی پویا با اتصالات دوجبهی مردمی - حاکمیتی، برنامه‌ریزان غیر تکنوکرات،
- ۹- روحیه مقاومت در برابر زور و اجرا نمودن برنامه‌های از پیش طراحی شده و مغایر با منافع و مصالح ملی،
- ۱۰- خودباوری، تشویق به ابتکار و اندیشه، خود اتکایی با تکیه بر دو عنصر خلاقیت و امکان اندیشی،
- ۱۱- جامعه محوری در برنامه‌ریزی و تولید گرایی در تحلیل وضعیت‌ها،
- ۱۲- حساسیت به نابرابری‌ها و گرایش در اندیشه و عمل برای کاهش آن‌ها.

مهندس نبوی: بنده اشاره می‌کنم که در باب توسعه، نظریات متعددی وجود دارد که بعضی آن را تحت سه عنوان طبقه‌بندی می‌کنند:

- ۱- راهبرد تکاملی و راهبرد انقلابی
 - ۲- راهبرد برون‌گرا و راهبرد درون‌گرا
 - ۳- راهبرد جزیی‌نگر و راهبرد کلی‌نگر
- طرفداران راهبرد تکاملی، توسعه را یک فرایند خطی می‌دانند که همه جوامع باید آن را طی کنند. نظریه پردازان راهبرد انقلابی، انقلابات اجتماعی را عامل توسعه‌ی جوامع می‌دانند. راهبرد برون‌گرا عامل توسعه را کشورهای توسعه یافته می‌داند و معتقد است کشورهای عقب مانده زمانی می‌توانند به توسعه دست یابند که این کشورها را الگوی خود قرار دهند، راهبرد درون‌گرا معتقد است کشورها باید به طور مستقل و جدا از سیستم جهانی برای توسعه اقدام کنند. راهبرد جزیی‌نگر فقط یک عامل را عامل توسعه می‌داند، عامل اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی یا استعمار یا یک عامل دیگر. راهبرد کلی‌نگر، زنجیره‌ای از عوامل درونی و بیرونی را در امر توسعه دخیل می‌داند.

نگرش سیستمی به عوامل توسعه، عوامل درون سیستمی و برون سیستمی را در توسعه مؤثر می‌داند. تحول نظام شخصیتی، نظام فرهنگی، نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در توسعه مؤثرند. به عبارت دیگر انسان ساخت جامعه و هم روابط متقابل این دو از علل توسعه یا توسعه نیافتگی می‌باشند.

چالمرز جانسون جامعه شناس، نظریه‌ای در مورد انقلاب دارد که با استفاده از نظریات تالکوت پارسونز آن را ارائه داده است. اگر انقلاب را عامل توسعه بدانیم، با استفاده از نظریه جانسون با چهار دسته از منابع دگرگونی یا توسعه مواجه می‌شویم:

- ۱- منابع بیرونی تغییر ارزشها
- ۲- منابع بیرونی تغییر محیط
- ۳- منابع درونی تغییر ارزشها
- ۴- منابع درونی تغییر محیط

به طور مثال ورود مارکسیسم به چین بعد از سال ۱۹۲۱ میلادی و همچنین جهانی شدن از منابع بیرونی تغییر ارزشها است. جانسون جنگ و تهاجم خارجی یا ورود تکنولوژیهای جدید از خارج به داخل یک کشور را از منابع بیرونی تغییر محیط می‌داند. خلق ایدئولوژیها توسط عوامل داخلی یا دین در یک کشور می‌تواند از منابع درونی تغییر ارزشها باشد. افزایش ناگهانی جمعیت که موجب فشار بر ذخایر غذایی و ارضی کشور می‌شود، می‌تواند جزو منابع درونی تغییر محیط باشد. پس با آنچه مطرح شد می‌توان گفت نوعی نگرش سیستمی به عوامل توسعه می‌باشد. با توجه به اینکه در تعریف توسعه، آن را نوعی خاصی از تغییر اجتماعی دانستیم، اینک با نگرش سیستمی عوامل را درونی یا بیرونی و تغییر را از نوع ارزشی یا محیطی بر شمرده و دسته بندی می‌کنیم.

تقسیم بندی ارزش‌ها و محیط به تفکیک بیرونی و درونی

عوامل تغییر	ارزش‌ها	محیط
بیرونی	۱- ایدئولوژی‌های وارداتی، جهانی سازی	۲- جنگهای تکنولوژی از جمله تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات
درونی	۳- دین، بدعت‌های داخلی (روشنفکری)، ظلم، نظام فرهنگی	۴- تحول جمعیتی نظام اقتصادی سیاسی و اجتماعی

در مورد بحث آقای کچویان، من معتقد هستم که ما می‌توانیم به فلسفه‌ای دست پیدا کنیم و اگر عوامل چهارگانه مذکور را به دقت بررسی کنیم درمی‌یابیم که قرآن مسایلی را به عنوان تکوینیات و سنت‌های الهی قرار داده است، مثلاً بیان می‌کند که لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل علی العالمین (سوره بقره، آیه ۲۵۱)، یعنی اگر این جنگ‌ها نبود، جهان فاسد می‌شد. یعنی این جنگ‌ها و کشتارها را هم نباید تماماً منفی دید. حتی فشارهایی که تفکر غرب روی عالم اسلام آورده، اسلام را احیا کرده است. اسلام به دلیل غنایی که دارد، تحت تاثیر توسعه غربی قرار نگرفته و توسعه غربی در کشورهای اسلامی به بن‌بست خورده است.

از حوصله دوستان و بحث‌های مایه‌وری که مطرح فرمودند، سپاسگزاریم. به امید ادامه بحث در نشست‌های آینده.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی